

کشورهای «جلو جبهه» در پروژه جهانی آمریکا (۲)

از میان نامه های رسیده

اوضاع و مقاومتها در برابر امپریالیسم و صهیونیسم

اهمیت کلمبیا در آمریکای لاتین و جایگاه نیروی مسلح انقلابی کلمبیا (فارک) در آن از زبان یک چریک

کولونیالیسم، امپریالیسم و جنگ!

اول ماه مه، پیام آور نظام پیشرو فردا!

اول ماه مه (۱۲ اردیبهشت)، روز جهانی کارگر، امسال وارد ۱۱۹ مین سال تولد خود می شود. این روز تاریخی را که سمبل همبستگی مبارزاتی بین المللی کارگران است، به طبقه کارگر و زحمت کشان ایران و جهان تبریک می گوئیم.

اول ماه مه فرصتی است که کارگران و زحمت کشان و کلیه انسانهای مبارز و آزادی خواه در سراسر جهان اعم از زن و مرد، جوان و پیر، به دور از هرگونه تنگ نظری نژادی، جنسی، ملی و فرهنگی، دوش به دوش هم به حرکت درمی آیند، سرود انترناسیونال را که نوید زندهگی نو فردا ست و بشارت دهندهی رهائی انسانها از زیر بار استثمار و ستم طبقاتی،

بقیه در صفحه هفتم

شماه ای از روی دادهای خوش و ناخوش!

ایران ۱۸ فروردین، محمود صالحی از بنیان گزاران، "انجمن صنفی کارگران خباز شهرسقر" و "کمیتهی هماهنگی" برای ایجاد تشکل کارگری در ایران که صرفا به خاطر دفاع از حقوق کارگران و از جمله شرکت در تجمع کارگران در اول ماه مه ۱۳۸۳، همراه با دیگر فعالان کارگری دستگیر و پس از بیش از دو سال اذیت و آزار دستگاه قضائی فاسد و لومپن رژیم و اعتراضات در داخل

بقیه در صفحه چهارم

یا قشری باید در چهارچوب منافع جمعی و اجتماعی تعریف شود، قرار گرفته است. امپریالیسم آمریکا که این روزها به حکم توان نظامی، اقتصادی و نظام استثماری اش، و

بقیه در صفحه دوم

کولونیالیسم، امپریالیسم و جنگ از جمله محصولهای زهرآلود جوامع طبقاتی هستند که تا به حال بروز کرده اند و بر بنیاد مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله، استثمار انسان از انسان و متعاقب آنها سلطه طلبی برای حفظ موقعیت ممتاز طبقات دارا، استوار می باشند.

گرچه در هر دوره ای از تکامل نوع مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله و شیوهی استثمار، ارزشها و ضد ارزشها، عمل کردها و شیوه های حاکم اجتماعی ویژهی آن دوره بر آن اساس شکل می گیرند، اما محور مشترکی که کلیه این دورانها را به هم مربوط می سازد، فردگرایی و دفاع از منافع خصوصی یا قشری است که پیوسته در مقابل جمع گرایی و این که منافع خصوصی فردی

پرده های پندار و توهم را بدریم!

امروز مهم نیست که کجای دنیا هستید ، و چه برنامه رادیو و تلویزیونی را مشاهده می کنید همه جا صحبت از "بازیهای المپیک پکن" و "آزادی تبت" است. همه جا تصاویر سرکوب نیروهای تیره پوشی است که ظاهرا پلیس چینی هستند و به کتک کاری بوداییان نارنجی پوش مشغولند، رنگ مورد علاقه امپریالیسم آمریکا از صربستان، گرجستان و اوکراین تا برمه و تبت، همه جا نارنجی، رنگ خوبی و آزادی است!!

سناریوی ساده ای سر هم بندی کرده اند، از یک سو رژیم سرکوبگر و "هیولای

بقیه در صفحه ششم

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!



کلونیالیسم... بقیه از صفحه اول

به بهانه‌ی "مبارزه علیه تروریسم"، "دفاع از حقوق بشر" و "یقه‌درانی قلبی در مورد "دموکراسی"، بیشتر از هر کشور یا قطب امپریالیستی، کشورهای جهان پیرامونی را به میدان جنگ و ویرانی و به‌دریایی از خون ریخته‌شده‌ی کودکان، زنان و دیگر مردمان بی‌گناه تبدیل کرده، نمونه‌ای است از طرز تفکر و شیوه‌ی عمل طبقات استثمارگر سلطه‌طلب، زورگو و متجاوز، در شرایط جدید تاریخی یعنی در عصر امپریالیسم. در آمریکا ستایش از فردگرایی و میدان دادن به بالنده‌گی آن، بالاترین ارزش شناخته‌شده می‌شود. به همین علت در طول تاریخ ۵۰۰ ساله‌ی آن، مهاجرت به آمریکا برای ثروتمند شدن و "در جست‌وجوی طلا" بودن چون شبحی در سراسر کره‌ی خاکی ما درگشت‌وگذار بوده است.

شباهت میان گفتار، کردار و رفتار دولتهای استعمارگر با آنچه که امروز توسط امپریالیستها صورت می‌گیرد، به قدری زیاد است که انسانهایی که اسیر اندیشه‌های فردگرایانه و سلطه‌گر نبوده و مدافع ظلم و ستم نمی‌باشند، به راحتی قادر به درک تکرار تاریخ توسط استثمارگران کنونی در شرایط جدید تاریخی بوده و هرگز امپریالیسم را "نجات بخش" بشریت نمی‌پندارند!

بورژوازی عصر رقابت آزاد در غرب (اروپا)، با سوءاستفاده از قدرت اقتصادی، نظامی و سیاسی اش، در شرایطی به کشورهای جنوب و شرق تاخت که این کشورها هنوز گرفتار پنجه‌ی فئودالیسم و مناسبات ماقبل فئودالی بوده و تحرک لازم را در دست‌رسی به دانش تکنیکی و مناسبات پیشرفته‌تر اقتصادی، نیافته بودند. غرب "پیش‌رفته" تمام زورگوئیها و حیلها و از جمله استفاده از فساد فئودالی موجود در کشورهای عقب مانده نظیر رشوه دهی، تفرقه و بینش ایلپاتی، و یا در صورت عدم پیشروی توسل به خون‌ریزی را به کار بست تا جهان پیرامونی از درون فاسد شده را اسیر پنجه‌ی استثمار و غارت‌گرانه‌ی خود کند. در نتیجه نقش پیشروئی را در کمک به این کشورها برای درآوردن خود از زیر یوغ مناسبات کهنه و عقب افتاده‌ی فئودالی به عهده نگرفت. استعمارگری به‌منظور تقویت سلطه‌ی خود به ازاء منکوب کردن دیگران، ارجحیت اول بورژوازی نوپا شد و در صورت عدم توانائی در مستعمره سازی با زور و نسل‌کشی،

در مرحله‌ی دوم توسل به نیمه مستعمره سازی به‌خاطر حفظ منافع، برای تسلط بر جهان توسط بورژوازی به‌کار گرفته شد. مداخلات بی‌شرمانه در کشورهای پیرامونی به مدتی بیش از ۵۰۰ سال و در ابعاد گوناگون همچنان ادامه یافت. هر چند با تغییراتی که در جهان و در اثر مبارزات ملل تحت ستم و تحت سلطه انجام می‌گرفت، تدریجا شکل ظاهری آن تا حدی تغییر پیدا کرده است.

تنها انسانهای آزادی خواه مدافع حقوق انسانها در اجتماع بشری و در پیشاپیش آنان کمونیستها بودند که این جهان‌خواهی سرمایه‌داران را قاطعانه و پیوسته افشا کرده‌اند. مارکس نزدیک به ۱۵۲ سال پیش در ۳۰ اکتبر ۱۸۵۶، طی مقاله‌ای در نیویورک دیلی‌تریبون در بررسی "جنگ انگلیس و پرس" (در آن موقع ایران کنونی در غرب به عنوان پرس یا پرشیا نامیده می‌شد) در رابطه با نقشه‌ای که دولت انگلیس در مورد مستعمره یا نیمه مستعمره کردن ایران و افغانستان پیش می‌برد، از جمله نوشت:

" اعلان جنگ انگلستان یا به‌طور مشخص کمپانی هند شرقی علیه پرس، در واقع یکی از ترفندهای ماهرانه و ماجراجویانه سیاست خارجی انگلیس در آسیا است که به مدد آن تا پیش از این نیز تصرفات خود را در این قاره گسترش داده بود. به محض این‌که کمپانی هند شرقی روی هریک از دولتهای حاکم مستقل و یا روی هر منطقه‌ای که واجد منافع سیاسی و تجاری و طلا و ثروت است، نگاهی طمع‌کارانه می‌اندازد، قربانی نیز فوراً به نقض واقعی و یا خیالی این و یا آن قرارداد متهم می‌شود. قربانی متهم می‌شود که عهدنامه و یا قراردادی را زیر پا گذاشته و یا مرتکب اهانتی ابهام انگیز شده است. و دیری نمی‌پاید که جنگ علیه او اعلام می‌شود." (به نقل از سایت روشنگری) مارکس ادامه می‌دهد:

"اخبار دانی در باب محور شرارت، به افسانه گرگ و گوسفند شباهت زیادی دارد که تاریخ انگلستان را به‌خون آغشته می‌سازد. انگلیس طی سالیان متمادی در فکر تصرف موقعیت مناسبی در خلیج فارس بود و به طریق اولی به جزیره خارک که در بخش شمالی این آبها واقع شده است چشم طمع دوخته بود. سر جان مالکم (Sir John Malcolm) مشهور که چندین بار به مقام سفیر در پاریس گماشته شده بود بدون وقفه در مورد این جزیره در انگلستان تبلیغ می‌کرد و در این پندار بود که این جزیره قابلیت آن را دارد تا به یکی از

مراکز شکوفان و پُر رونق تجاری تبدیل شود. از این جهت که در مجاورت بوشهر، بندر ریگ، بصره و ال ختیف است و انگلستان از هم‌اکنون جزیره و بوشهر را تحت تصرف خود دارد." (همان‌جا)

در آن زمان، بورژوازی اروپا دوران بلوغ خود را می‌گذراند و بنابراین شواهد متعدد تاریخی، جهت کشاندن کشورهای عقب مانده به زیر سلطه‌ی خود، به تکمیل آنچه که نظامهای فئودالی در اروپا تا تمام باقی گذاشته بودند، پرداخت. اما در این راستا، رقابت بین خود کشورهای اروپائی برای دستیابی به سهم بیشتر، شدیداً ادامه داشت. مارکس می‌افزاید:

"در طول نیم‌قرن، انگلستان سعی کرد تسلط خود را در دربار پادشاهان امپراتوری فارس تثبیت کند ولی موفقیت چندانی نصیبش نشد... در تهران پایتخت فارس، نفوذ انگلستان در پایین‌ترین درجه است، زیرا اگر توطئه‌های روسها را به حساب نیاوریم، فرانسه از موقعیت ممتازی برخوردار است، و از این سه گروه دزد دریائی و راهزن، بریتانیا همانی است که فارس باید از او بیشتر از همه بترسد... فرانسه نسبت به اشغال جزایری در خلیج فارس بی‌اعتنا نیست. این مسئله به شکل حادثه‌ی مطرح می‌شود، از این جهت که فرانسه برخی مدارک را بیرون می‌کشد که بر اساس آن گوئی خارک توسط پادشاهان فارس به او واگذار شده است..." (همان‌جا)

اما این قلدرگری و مداخله‌گری خارجی، هم راه با خیانت افراد با نفوذی نظیر شاهزاده‌گان دربار سلسله‌ی قاجار و یا دین‌مداران و ریاست طلبان ایلی و غیره به‌آسانی توسط دولتهای انگلیس، روسیه و... به خدمت گرفته می‌شدند، و توطئه‌ها و دخالتها، به پشتوانه‌ی این عوامل داخلی شدت می‌یافتند (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: "ایران در راهیابی فرهنگی"، ۱۸۳۴ - ۱۸۴۸، همانا - نشر پیام - لندن - ۱۹۸۸)

تاریخ یک و نیم قرن ورق خورده و امروز ما در عصر حاکمیت سرمایه‌های انحصاری فراملی امپریالیستی بر جهان هستیم و باز هم رقابت بر سر بسط مناطق نفوذ و سیادت طلبی کشورها و قطبهای امپریالیستی با شدت تمام ادامه دارد. گوئی که سردمداران امپریالیسم آمریکا سوگند خورده‌اند از تجربه‌ی توطئه‌گری استعمارگران پیر انگلستان تا آن جا که در توان دارند استفاده کنند، تا بتوانند سیادت خود را بر کشورهای جهان در قرن بیست و یکم نیز حفظ نمایند. با این

به پیشواز جنبش رزمنده‌ی کارگران و زحمت کشان برویم!



تفاوت که امروز به کمک تکنیک اطلاعاتی الکترونیکی می توان چنان دروغهای شاخداری بیان کرده و به خورد مردم داد که دستگاه تبلیغاتی گویلز فاشیست در مقابل آن حقیر بنظر می رسد:

- در حالی که بازرسان بین المللی کنترل تسلیحات کشتار جمعی پس از نظارت کامل در عراق اعلام کردند که عراق فاقد چنین سلاحهایی بوده و به ساختن آنها نیز نمی پردازد؛ اما کولین پاول وزیر وقت امور خارجهی آمریکا در شورای امنیت سازمان ملل مقداری عکس مشکوک، که گویا از تز دکترای سر هم بندی شدهی دانشجوی عراقی در انگلستان کپی شده بودند، به عنوان عکسهای ماهواره ای و سند قطعی محکومیت عراق ارائه داد که بهانهی حمله به عراق شد و یا ادعا می شود که دولت عراق با سازمان تروریستی القاعده همکاری می کند، در حالی که بعد از گذشت ۵ سال از تجاوز به عراق کوچکترین سندی دال بر صحت این ادعاها پیدا نشده و اسنادی که موجودند نشان می دهند که تصمیم آمریکا در حمله به عراق، از قبل گرفته شده بود و مسئلهی امپریالیسم آمریکا نه این ادعاها، بلکه تلاش جهت دستیابی مجدد به منابع انرژی فراوان عراق و دیگر کشورهای خاورمیانه بوده است تا به کمک آن بتواند از بحران اقتصادی که دامن گیرش است نجات یافته، موقعیت سلطه گرایانهی خود را بر جهانیان حفظ کند و در عین حال رقیبای رو به رشدی نظیر چین را در منگنهی اقتصادی و نظامی گرفته و کمافی السابق تنها ابر قدرت جهان باقی بماند. - از دهه ی ۱۹۵۰ به این سو، ابتدا فرانسه و سپس آمریکا در نهایت مخفی کاری تمامی کمکهای لازم را به دولت صهیونیست اسرائیل نمودند تا توانست زرادخانهی بزرگ اتمی خود را که گفته می شود پنجمین درجهان است، ایجاد نماید. هیچگاه هم اعتراضی جدی و تهدیدی علیه اسرائیل به خاطر تولید سلاح هسته ای از جانب امپریالیستها و مشخصا توسط امپریالیسم آمریکا، صورت نگرفته و پای هیچ بازرسان بین المللی هم به مراکز هسته ای اسرائیل نرسیده است. اما ساختن نیروگاه اتمی توسط دولت عراق در زمان حاکمیت صدام حسین کافی بود تا هواپیماهای اسرائیل آن را بمباران و نابود کنند و این تجاوزحتا کوچکترین اعتراض جدی کشورهای امپریالیستی را برنیا نگیخت! و سال گذشته نیز گویا یک مرکز اتمی در سوریه، باز هم توسط هواپیماهای اسرائیلی،

بمباران شد و امپریالیستها با روحیهی "شتر دیدی، ندیدی" قضیه را فیصله دادند. در حالی که اگر عکس این عمل صورت می گرفت و هواپیمائی عراقی یا سوریه ای تنها به حریم هوائی اسرائیل تجاوز می کرد، کشور عراق و سوریه کون فیکون می شد. کما این که امروز بدون چنین عملیاتی، به بهانه های واهی عراق و فلسطین را به عصر بربریت برگردانده اند. امپریالیسم آمریکا علاوه بر شکست مفتضحانه ای که در عراق و افغانستان خورده است، از تاریخ درس نگرفته و نمی خواهد حمله به ایران را هم از دستور کار خود کنار بگذارد و توطئه های آن، اعم از نظامی و سیاسی و اقتصادی و دیپلماتیک در خاورمیانه و به کمک کشورهای عربی زیر سلطه و نیز برخی نیروهای مرتجع داخل و خارج ایران جهت انجام جنایت تاریخی دیگری، ادامه می یابند. - امپریالیستهای اروپا، روزی به خاطر منافعی که در عراق داشتند، از تجاوز ارتشهای آمریکا و انگلستان و متحدین دیگرشان به عراق پشتیبانی نکردند و امروز که آمریکا برای پیشبرد منافع اش اجبارا از سیاست "هرکس با ما نیست، برماست"، جهت ساخت و پاخت با امپریالیستهای اروپائی، تا حدی دست برداشته است، دولت فرانسه به ریاست نیکلا سرکوزی برای نفوذ در خاورمیانه با چند شیخ نشین جنوب خلیج فارس در این دریا مانور نظامی ترتیب می دهد، برای یاری رسانی به دولت آمریکا قول فرستادن نیرو به افغانستان را می دهد، بعد از گذشت ۴۰ سال از ترک پیمان تجاوزکار آتلانتیک شمالی - ناتو - که سران آن در بوخارست اخیرا جلسه داشتند - شرکت می کند و زرمه ی برگشت دوباره ی فرانسه به ناتو مطرح می شود. اما رقابتهای و تبانیهای امپریالیستها تنها و تنها یک هدف را دنبال می کنند و آن تلاش برای کسب سهمی بیشتر از غارت جهانیان است.

- هواپیماهای جنگی آمریکا در افغانستان و عراق و هواپیماهای جنگی اسرائیل در فلسطین اشغالی، تحت بهانهی حمله به "تروریستها" روزانه بمب بر سر مردم بی دفاع می ریزند و این عملیات تروریستی محسوب نمی شوند! اما به مقاومت توده ای مردم در برابر این متجاوزانی که کشورهای پیرامونی را به خاک و خون کشیده اند، مهر "عملیات تروریستی" زده می شود. بدین ترتیب تروریسم دولتی که وحشیانه ترین نوع تروریسم است، حق به جانب قلمداد

می شود!

- در اکثر کشورهای امپریالیستی به اعتراضات بودیستها در برمه و تبت که با تحریک خود این کشورها به منظور ایجاد بلوا و آشوب و نفوذ در این مناطق، صورت می گیرند، با آفرین گوئیهای روزمره و اشک تماشای ریختنها به خاطر ظلم و ستمی که به آنها می شود، برخورد کرده و از این مسئله برای تضعیف و بی اعتبار کردن چین در جریان مسابقات جهانی استفاده می کنند. رسانه های عمومی که در دست امپریالیستها است با آب و تاب اعتراضات سازمان داده شده در رساندن مشعل اولمپیک از آتن به چین را انعکاس می دهند. در حالی که درست کردن زندانهای مخفی در سراسر جهان و به بند کشیدن صدها هزار انسان تحت بهانهی تروریست بودن و اعمال شکنجه های قرون وسطائی و مجموعه ی جنایاتی که امپریالیستها در جهان روزانه مرتکب می شوند و از جمله هالوکاستی که در افغانستان، عراق و فلسطین جریان می یابد، در ابعاد ناچیزی سخن می گویند، به طوری که در آمریکای "سوپر مدرن" هنوز هم بخش قابل ملاحظه ای از مردم فکر می کنند که صدام حسین با القاعده رابطه داشته، سلاحهای کشتار جمعی را مخفی نموده و لذا جنگ علیه رژیم او برحق بوده است!!

غرب امپریالیستی در بوق و کرناهایش "دفاع از حقوق بشر" را می دمد و بدتر از آن این که با وجودی که ۳۰۰ سال از مداخلات و خودسریهای آشکار نظامهای سرمایه داری غرب در ایران می گذرد، تعدادی از نیروهای بورژوائی و خرده بورژوائی در اپوزیسیون ایرانی، رهائی از چنگ استبداد مذهبی را در طلب استمداد از امپریالیستهای جنایتکار می بینند!.

....

اما در تاریخ هیچگاه پدیده ها تماما و کاملا به یک نوع و یک مضمون پیش نمی روند. امروز بخش بزرگی از مردم جهان با تجربه ای چند صدساله، هم عمل کرد سلطه طلبانهی امپریالیستها را دیده و یا شنیده اند و هم خیانت استثمارگران و ستمگران کشورهای خودی را و نیز عوامل خود فروخته ای را که در خدمت این دو دسته جنایتکاران بین المللی و داخلی قرار گرفته و حقوق انسانهای کار و زحمت را با بی شرمی تمام پای مال کرده اند، می شناسند.

در عین حال، توطئه ها و نیرنگهای امپریالیستی و حاکمان استثمارگر



و ستم‌گرداخی، به‌کمک تکنیک اطلاعاتی به مراتب زودتر از آن افشا می‌شوند که در طی تاریخ انجام می‌شدند. لذا هرچه در زمان جلوتر می‌رویم، هم مقاومت در برابر مداخلات خارجی افزایش می‌یابد و هم علاوه بر مسلح شدن ارتجاع جهانی به سلاحهای کشتار جمعی و تکنیکهای نظامی برتر، امپریالیستها در استفاده از آنها با مشکلات عیدهای و از جمله اعتراضات مردم در کشورهای خودی روبه‌رو می‌شوند و خطر خیزش و شورش مردم کشورهای خودی، آنها را به وحشت انداخته و قادر نمی‌شوند هر نقشه‌ای که در سر داشته‌باشند در عمل با آسایش خیال پیاده‌کنند.

اما همان‌طور که تاریخ صدسال گذشته نشان داد، پیش‌روی در تاریخ در طرد ارزشها و عمل‌کردهای ارتجاعی داخلی و جهانی، منوط به وجود پیش‌قراول راستین مخالف سرسخت این ارزشها و عمل‌کردها در هر کشور است. هربار که این پیش‌قراولان با شکست مواجه شوند ارتجاع جهانی هارتر از قبل به‌منظور تحکیم موقعیت حاکم‌اش، متوسل به وحشیانه‌ترین عمل‌کردها شده و به تشدید فشار دست می‌زند.

اکنون در دهه‌ی اول قرن جدید میلادی، بورژوازی در هر سطحی از امکانات سرمایه‌اش اعم از بورژوازی بزرگ کشورهای صنعتی امپریالیستی، تا بورژوازی متوسط کشورهای عقب مانده، موضعی ضدانقلابی در برابر اردوی کار و زحمت داشته و خرده بورژوازی نیز در صورتی که رهبری و همراهی با پرولتاریا در نبرد تاریخی‌اش برای سوسیالیسم و لغو مناسبات طبقاتی استثمار و ستمگرانه را نپذیرد، در صف ضدانقلاب جهانی قرار می‌گیرد.

لذا پایان دادن به استعمار، استثمار و ستم طبقاتی، انواع تبعیضهای نژادی، ملی، جنسی، مذهبی، فرهنگی و هر نوع تجاوزگری، سلطه‌طلبی و جنگ، بدون پایان دادن به توهم آفرینی در مورد نقش "رهائی‌بخش" امپریالیسم، و یا بدون طرد ایده‌نولوژی دینی و یا ادعاهای سوسیال دموکراتیک و رفرمیستی که نهایتاً بنا بر تجارب تاریخی، در خدمت ارتجاع حاکم قرار می‌گیرند، ممکن نیست. با این دیدگاه عمومی است که کمونیستها باید تاکتیکها و استراتژی مبارزاتی خود و طبقه‌ی کارگر را تهیه و تدوین کرده و به نقش عنصر مادی در تغییر جهان: یعنی ایجاد تشکل کمونیستی واحد و تشکلهای مطالباتی واحد در گروههای مختلف اجتماعی در هر کشور و

وحدت جهانی پرولتاریا، عمیقاً دل بسته و سنگ‌رد بر سینه‌ی فرقه‌گرایی بزنند. چرا که تغییر جهان میسر نیست مگر با زورمادی تمرکز یافته و به‌هم‌گرم‌خورده‌ی طبقات تحت استثمار و ستم. چنین است درس تاریخ که باید آن را خوب بیاموزیم.

ک. ابراهیم - ۱۶ فروردین ۱۳۸۷



شماره ای... بقیه از صفحه اول

و در صحنه‌ی بین‌المللی، سرانجام در سال ۱۳۸۵ توسط بی‌دادگاههای رژیم جمهوری اسلامی، به‌نحاق به‌یک سال زندان محکوم شد، تمام سال ۱۳۸۶ را در زندان گذراند و طی این مدت، شکنجه‌گران رژیم، برای ایجاد ترس در میان کارگران، تا آن‌جا که در توان داشتند با اعمال انواع تضییقات و رفتارهای خش و غیرانسانی و از جمله جلوگیری از مداوای وی، خواستند تا این کارگر مبارز را از پای در آورند.

در نزدیکی پایان دوره‌ی محکومیت‌اش (۴ فروردین امسال)، توطئه‌ی جدیدی توسط مزدوران رژیم علیه وی به بهانه‌ی ارسال پیام به خارج از زندان، ریخته شد، تا دوباره مانع از آزادی محمود شوند. و سرانجام در اثر فعالیت‌هایی که چه در سطح داخلی و چه در صحنه‌ی بین‌المللی برای آزادی محمود صورت گرفت، با قرار وثیقه‌ی ۴۰ میلیون تومانی، موقتاً از زندان آزاد شد.

این خبر خوشی بود که باعث شادمانی بسیاری از کارگران و مدافعان حقوق دموکراتیک کارگران و زحمت‌کشان در ایران و جهان گردید و در عین حال مقاومت دلیرانه‌ی محمود در برابر فشارهای روحی و جسمی اعمال شده، بی‌اعتباری و جلادصفتی جمهوری اسلامی مدافع نظام سرمایه‌داری را یک بار دیگر در انظار جهانیان، برملا ساخت.

آزادی محمود صالحی را به طبقه‌ی کارگر ایران و خانواده‌ی وی تبریک گفته و در شادی آنها خود را سهیم می‌دانیم، ضمن این‌که به نوبه‌ی خود همدارمی‌دهیم تا مدافعان حقوق کارگران و زحمت‌کشان و آزادیهای دموکراتیک در دفاع از آزادی کامل و لغو اتهامات بی‌اساس جدید علیه وی و آزادی دیگر فعالان کارگری و کلیه‌ی زندانیان سیاسی به تلاش خود ادامه دهند.

رژیم جمهوری اسلامی در هراس از رشد

مبارزات کارگری، در ماههای اخیر تجمع کارگران شرکت ایران صدرا، اعتصاب کارگران طرح نیشکر ۷ تپه، اعتصاب کارگران لاستیک سازی البرز، تجمع اعتراضی کارگران قوه‌پارس قزوین و... و همچنین مبارزات دانش‌جویان، زنان و معلمان راه، تا آن‌جا که در توان داشته، سرکوب نموده، اما قادر به جلوگیری از آنها نشده‌است. و چون در مقابل فشارهای داخلی و بین‌المللی، نمی‌تواند پیوسته بی‌اعتنا بماند، بنا بر ماهیت ارتجاعی‌اش، مذبح‌حانه تلاش می‌کند تا این ناتوانی را از طریق استفاده از شیوه‌های موزیانه‌ی مذهبی و علم کردن بهانه‌های دیگری برای ادامه دادن به سرکوب، جبران کند. این سیاست نفرت‌انگیز را در مورد دانش‌جویان و دیگر معترضان نظام استبدادی‌اش نیز به اجرا درمی‌آورد. آزادی بهروز کریمی زاده فعال دانش‌جویی، پس از سالها اسارت و سپردن وثیقه‌ی سنگین برای بیرون آمدن از زندان و صدها نمونه‌ی دیگر نشان می‌دهد که نظام ارتجاعی جمهوری اسلامی برای حفظ حاکمیت خود جنگ مرگ و زنده‌گی را یگانه راه باقی‌ماندن‌اش در قدرت می‌داند.

در مقابل چنین رژیم سفاک مدافع استثمار و ستم طبقاتی و تحمیل‌گر مذهبی، ضروری است طبقه‌ی کارگر و زحمت‌کشان در توفان مبارزات حق‌طلبانه‌شان، نیروی خود را هرچه متحدتر و متشکل‌تر سازند. چه بدون چنین وحدت و انسجام مبارزاتی، پایان دادن به نظام سرمایه‌داری حاکم در ایران پیوسته به تعویق خواهد افتاد و استثمار و اعمال ستم به‌کارگران و زحمت‌کشان، زنان و جوانان و ملیتهای تحت ستم ایران ادامه خواهد یافت.

* * *

نیپال
پیروزی چشمگیر حزب کمونیست نیپال (مائونیست) در انتخابات مجلس موسسان آن کشور که ۵شنبه ۱۰ آوریل (۲۲ فروردین) امسال برگزار شد، نشان داد که هم نظام سلطنتی پوسیده‌ی نیپال که نماینده‌ی ارتجاع فئودالی و امپریالیسم است و هم احزاب وابسته به بورژوازی لیبرال آن در میان توده‌های مردم نیپال، اعتبار چندانی ندارند.

نیپال کشور عقب مانده‌ای است که اکثریت عظیم جمعیت آن را دهقانان تشکیل می‌دهند که در زیر یوغ مناسبات فئودالی و نظامی سلطنتی قرار داشتند. حزب کمونیست نیپال (مائونیست) که تا قبل از ۱۹۹۶، به مبارزه‌ی مسالمت آمیز پرداخته و حتا در پارلمان نیپال هم نماینده‌داشت و بی‌آینده بودن



با دستگاههای سرکوب دوکشور که مدافع نظامهای حاکماند، به مقابله برخاسته‌اند. اوضاع به حدی برای امپریالیستها نگران کننده شده که یان کی مون دبیرکل سازمان ملل متحد اخیراً هشدار داده است که افزایش بهای مواد غذایی به حد بحرانی رسیده و از دولت‌ها خواسته است برای غلبه بر این بحران، تدابیری فوری اتخاذ کنند.

از یکسو تجاوز نظامی آمریکا به خاورمیانه باعث شده تا قیمت نفت به چندین برابر نسبت به دهه‌های گذشته افزایش یابد و جیب شرکتهای بزرگ نفتی و دولت‌ها از نتایج این بالا رفتن قیمت نفت، پُرتتر شود و از سوی دیگر کنفرانس پشت کنفرانس ترتیب داده می‌شود و استفاده از مواد سوختی بهتر نظیر اتانول توصیه می‌شود که معنایی جز این ندارد که جنگلهای مناطق حاره که در تصفیه‌ی هوا و تولید اکسیژن و در نتیجه تنظیم تعادل در محیط زیست نقش مهمی دارند، باید از بین برده شده و به جای آن زمین به کشت دانه‌هایی اختصاص داده شوند که از آنها اتانول به دست می‌آید! و نتیجه‌ی نهایی این سیاست نیز کمبود مواد غذایی و بروز گرسنگی در ابعاد وسیع در جهان می‌شود و تازه اخبار تحقیقاتی جدید حکایت از آن دارد که گازهای متصاعد شده از سوخت اتانول خطرناک‌تر می‌باشند.

از دوجنبه می‌توان به این وضعیت برخورد کرد: ۱- جهان سرمایه‌داری در جهت حفظ موقعیت سلطه‌گر خود دچار چنان تضادهایی است که قادر به علاج آنها نیست، در هر ج و مرج دست و پا می‌زند و مثل غریقی در وسط اقیانوس به هر خس و خاشاکی متوسل می‌شود که تورم و گرانی یکی از راه‌های موقتی آن در تثبیت اوضاع است! و ۲- به احتمال زیاد این هم ترفندی است که امپریالیستها و در راس آنها امپریالیسم آمریکا به کار می‌برد تا وانمود کند که گرانی نفت باعث گرانی مواد غذایی شده و با فشار بر کشورهای تولیدکننده‌ی نفت، بهای آن پائین آورده شود تا ممر درآمد انحصارات امپریالیستی افزایش یابد. در صورت عدم موفقیت در پیشبرد این دو امکان، امپریالیستها و به‌ویژه امپریالیسم آمریکا در دامن زدن به جنگ در سطح منطقه‌ای و حتا کشاندن آن به سطح جهانی، که سالهاست شروع کرده، توجیه بیشتری یافته و از این طریق برای خروج از بحران اقتصادی‌اش، بی‌رحمانه به تلاش خود خواهد افزود!

مفسر



انحصار خود در آورد و یا در پیش روی انقلاب سنگ بیاندازد. این امر طلب می‌کند که رهبری حزب کمونیست نپال با هشیاری تمام عمل کرده و ادامه‌ی انقلاب تا به آخر را، با تکیه بر کارگران و دهقانان، محکم در دست بگیرد و از جمله در درون حزب نیز با عناصر فرصت طلب و رویزیونیست که در پیشروی سیاستهای پرولتری و انقلابی خواهانداستان، مبارزه‌ی ایده‌ئولوژیک را قاطعانه پیش ببرد. جنبش کمونیستی در این زمینه تجارب تلخ فراوانی را از سرگذرانده است که در پیشروی انقلاب نپال می‌توانند مورد استفاده قرار گیرند.

پیش روی و تعمیق انقلاب در راهی راست و هموار، یک‌طرفه و بدون پیچ و خم و مانع صورت نمی‌گیرد. "گلوله‌های شکرآلود" از جانب دشمنان طبقاتی داخلی و خارجی برای فاسد کردن حزب از درون، پیوسته پرتاب می‌شود. در نتیجه اتخاذ خط مشی ایده‌ئولوژیک - سیاسی درست و متکی بر ارزیابی از واقعیتها در هر لحظه و به‌کارگیری دائمی سبک کار کمونیستی "تحلیل مشخص از شرایط مشخص" را ایجاب می‌کند. به همین علت، پافشاری روی اصول و استراتژی انقلاب و نرمش‌پذیری در تاکتیک، شرط موفقیت احزاب انقلابی می‌باشد. "تخریب همیشه ساده‌تر از ساختمان است"، لذا شرط لازم تخریب باید با شرط کافی ادامه‌ی انقلاب تا به آخر همراه شود. در غیر این صورت انقلاب در نیمه راه از حرکت باز خواهد ایستاد.

* * *

جهان در حال انفجار

نظام جهانی سرمایه‌داری دچار بحران ساختاری است. انحصارات غول پیکر فراملی که در چپاول ثمره‌ی نیروی کار طبقه‌ی کارگر جهانی و توده‌های زحمت کش و غارت جهان تحت سلطه سر از پا نمی‌شناسند، چنان افسارگسیخته در این راه می‌تازند که هر روزی که می‌گذرد بوی تعفن این نظام استثمار سراسر جهان را بیشتر آلوده می‌کند و آزار می‌دهد.

در حالی که آمارها در سطح جهانی حاکی از افزایش شکاف بین فقر و ثروت است و میلیاردها انسان زیر خط فقر در گرسنگی و بی‌خانمانی به سر می‌برند، بهای مواد خوراکی پایه‌ای نظیر گندم، برنج، گوشت و غیره به بهانه‌های پوچی، بالا برده می‌شود که از بنگلادش تا مصر، از آفریقا تا آمریکای لاتین گرانی افسارگسیخته شورش گرسنه‌گان را برانگیخته است. در این مبارزات کارگران از جمله در مصر و بنگلادش در صف اول مبارزه‌ی اعتراضی قرار داشته و

این نوع فعالیت را در عمل تجربه کرده‌بود، تنها پس از تصمیم به دست زدن به مبارزه‌ی مسلحانه‌ی ۱۰ ساله‌ی (۱۹۹۶ - ۲۰۰۶)، که دهقانان نیروی عمده‌ی آن را تشکیل می‌دادند، توانست در ۸۰٪ روستاها، به حاکمیت فئودالها پایان داده و توده‌های دهقانی فقیر و زحمتکش را متشکل نماید تا در روستاها حاکم شوند. حزب کمونیست نپال (مائونیست)، پس از کسب پیروزیهای قابل ملاحظه در روستاها با تکیه به سازماندهی فعالیت‌های مخفی خود در شهرها و در میان کارگران، روشن‌فکران و توده‌های زحمتکش و نفوذی که به دست آورده‌بود، زمینه را برای انجام قیام در شهرها و پایان دادن به سلطه‌ی فئودالیسم، امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور، مساعد ساخت که در سال ۱۹۹۶ پیش برده‌شد و نظام سلطنتی را به شدت متزلزل ساخت. وجود احزاب بورژوائی و خرده‌بورژوائی با دیدگاههای رفرمیستی که با نظام پادشاهی تاحدی در تضاد بوده و عمده‌تا در شهرها فعالیت داشتند، اما آینده‌ای برای آن نظام نمی‌دیدند، رهبری حزب کمونیست را بر آن داشت با توجه به وضعیت جهانی و مداخلات آشکار امپریالیسم آمریکا در امور کشورهای دیگر و کمک به ضدانقلاب در آن کشورها، و قرار داشتن نپال در منگنه‌ی دو ابر قدرت آسیا - هندوستان و چین - به منظور بسط و گسترش نفوذ خود در شهرها و نهایتاً جهت کسب قدرت سیاسی (استقرار نظام جمهوری دموکراتیک نوین تحت رهبری کارگران و دهقانان و در راس آنها حزب کمونیست و گذار به سوسیالیسم)، در عرصه‌ی تاکتیکی با تحلیل از تضادهای موجود و توازن قوا بین انقلاب و ضدانقلاب، سرنگونی رژیم پادشاهی و برقراری نظامی دموکراتیک را به مثابه گام بعدی، در پیش بگیرد. این مبارزه تا به حال با موفقیت پیش برده‌شده و نفوذ و اعتبار حزب کمونیست نپال (مائونیست) در میان توده‌های مردم نپال با زهم افزایش یافته است.

با براندازی نظام سلطنتی، بدون تردید تضادهای طبقاتی موجود بین پرولتاریا و زحمت‌کشان نپال از یک سو، و نیروهای ارتجاعی سرنگون شده و بورژوازی لیبرال، که از حمایت ضدانقلاب جهانی برخوردارند از سوی دیگر، شدت خواهند گرفت. از جمله این‌که بورژوازی لیبرال نپال تلاش خواهد کرد تا در فرصتی مناسب به‌ویژه در هم‌دستی با حاکمان توسعه‌طلب هندوستان و امپریالیسم آمریکا، قدرت را به



پرده های... بقیه از صفحه اول

کمونیستی" چین و از این طرف روحانی نیمه لخت خندان و افتاده ای که فقط از مال دنیا استقلال کشور، اشغال، شده اش را می طلبد.

در تمامی این رسانه های، بی طرف "متعلق به مرداخ، برلوسکونی، اشپرینگر و سبا، هیچ اشاره ای به این نکته نمی شود که تبت هرگز توسط چین توده ای اشغال نشده و این سرزمین از بیش از ششصد سال پیش جزئی از خاک چین بوده و تنها پس از انقلاب چین و تشکیل جمهوری خلق چین بود که از خودمختاری برخوردار گردیده و در همین دوره است که برای اولین بار مردم محروم این منطقه از زیر بار سیستم عشیره ای و ظلم ارتجاعی راهبان "دالائی لامائی" نجات یافتند و سرنوشت خویش را خود در دست گرفتند.

در حالی که هنرمندان هالیوودی در رقابت با یک دیگر برای دفاع از "آیت الله دالائی لاما" در حال سبقت گیری هستند، و "فعالان" حقوق بشر خود را از در و دیوار پل های شهر های آمریکائی و اروپائی آویزان می کنند و برای ربودن و خاموش کردن مشعل المپیک با هم در رقابتند و ساده لوح ترین ناظران سیاسی احترامات خود را نثار هوش و ذکاوت دالائی لاما می کنند (که "چه زمان مناسبی" را برای افشای "اژدهای زرد" انتخاب کرده)، حقیقت پشت پرده ای ابریشمین و نارنجی رسانه ها پنهان می ماند تا دستگاه جهانی امپریالیسم آمریکا با لبخندی ظفرمند به ریش آنان بخندد و این "داوطلبان و مدافعان" حقوق بشر را در خدمت اهداف بلند مدت خویش مانند ابزاری پیش پا افتاده به خدمت بگیرد.

در حالی که اسلام در بسته بندی تبلیغاتی رسانه ای به عنوان دین اهریمنی سیاه و ضد بشری عرضه می شود و مفتی ها و آیت الله های اسلامی با شکم های برآمده و ریش های ژولیده در برابر دوربین ها از قرآن نقل قول کرده و تباهی و ستمگری را ترویج می کنند، راهب های لاغر و قلمی بودائی با سرو صورتی تراشیده و در صفوفی مرتب با شال های نارنجی از حق آزادی بیان خود استفاده می کنند و به شکلی "صلح آمیز" خواستار حقوق حقه پای مال شده خویش می شوند! در این میان هیچ اشاره ای به

به حمله سازماندهی شده همین طلبه های بودائی به مغازه های چینی ها و ضرب و شتم چینی های ساکن تبت و آتش زدن نشانه های چینی به دستور "آیت الله دالائی لاما" نمی شود.

همین عاشقان سینه چاک استقلال تبت و حقوق

بشر هیچ علاقه ای به وضعیت حقوق بشر و هولوکاست اسرائیلی در غزه نشان نمی دهند، و از رعایت حقوق انسانی در عراق، افغانستان گوانتانامو نمی پرسند.

این علاقه دسته جمعی تمامی جریانات مشکوک و بدنام امپریالیستی و "حقوق بشری"، نشان از توطئه ی بزرگتری دارد.

افسانه آیت الله صلح جو و انسان گرا
یکی دیگر از ترفند های کهنه رسانه های امپریالیستی ایجاد صورت های دروغین و سراپا ساختگی از مهره های مانند دالائی لاما، مورگان تسوانگیری (کاندیدای ریاست جمهوری در زیمبابوه) در برابر مخالفانشان است.

در مورد مشخص اخیر دالائی لاما نه تنها جایزه صلح نوبل را دریافت می کند بلکه آگاهانه به سنبل فرزاندگی و پرهیز از زور تبدیل می شود.

در حالیکه چین در رسانه های غربی به مظهر ستمگری و سرکوب و غول زیر پا گذاشتن حقوق انسانی تبدیل می شود، بر عکس دالائی لاما و "دولت در تبعید" از جنس حور و پری اند!

در حالی که کتک کاری تبتی های معترض توسط پلیس نیپال به عنوان سرکوب وحشیانه "بودائی ها صلح جو" توسط نیروی انتظامی چینی به بینندگان تلویزیونی غالب می شود، هیچ آدم عاقلی حتی به خود اجازه اخلاقی این را هم نمی دهد که در این جهان وارونه نسبت به صحت این استقراغ رسانه ای حتی شک کند!

پس از ورود ارتش جمهوری خلق چین به تبت برای جلوگیری از توطئه های امپریالیست ها، هردو برادر بزرگتر دالائی لاما با اطلاع وی مستقیماً با سازمان اطلاعاتی و جاسوسی آمریکا تماس گرفته و با کمک این تشکیلات جاسوسی و سرمایه آمریکا دست به ایجاد یک ارتش زیر زمینی مرکب از هزاران نفر زده که وظیفه این سازمان مخفی، ترور، خرابکاری و کشتار چینی ها در تبت و البته نه فقط ارتش جمهوری خلق چین بود.

این دارودسته که به "چوسی گانگ دروک" معروف شد به کشتار بی نظیری از مردم عادی چینی تبار و تبتی هائی که با آنان روابطی داشتند زده و هزاران انسان بی گناه را به وحشیانه ترین شکلی به قتل رساندند در انتهای سال های پنجاه میلادی تعداد اعضای این تشکیلات مخوف و بی رحم به بیش از ۱۲۰۰۰ نفر تخمین زده می شد.

آنها حتی در سال ۱۹۵۸ در یک حمله گسترده بیش از ۳۰۰۰ تن از سربازان ارتش رهائی بخش چین توده ای را کشتند!

در فاصله سال های پنجاه تا هفتاد میلادی این

تشکیلات بیش از ۳۵ میلیون دلار از محل بودجه "مبارزه با چین کمونیست" از سوی سازمان سیا دریافت کرده بود.

از محل همین اعتبارات شخص دالائی لاما سالانه ۱۸۵ هزار دلار از سازمان سیا برای مخارج شخص اش دریافت می کرده است، این آیت الله خودفروش که امروز با رنگ لعاب

فرزاندگی و راست گوئی به جهان غالب می شود تا سال ۱۹۹۰ میلادی با وقاحت تمام هر نوع همکاری خود با تشکیلات آمریکائی "چوسی گانگ دروک" و دریافت کمک های مالی و تسلیحاتی از سیا را منکر می شد، تنها زیر فشار و افشای اسناد و مدارک معتبر بود که وی رسماً در آخر سال ۱۹۹۰ در یک گفتگو

پذیرفت که در تمام این سال ها دروغ گفته و دریافت این "کمک ها" را تأیید کرد. (نگاه کنید به مقاله پتر نوک در باره تبت در تله پولیس) - (نگاه کنید به "دالائی لاما - سقوط یک خدا شاه" نوشته "کالین گولدرن")، چه خواهد شد اگر چین به یک قدرت عظیم منطقه ای تبدیل گردد، و هرچه بیشتر به سوی تبدیل شدن به یک قدرت جهانی گام بر دارد و نفوذ سیاسی و نظامی خود را در منطقه گسترش دهد؟ آیا آمریکا می تواند نظاره گر این تحولات باقی بماند؟ و شاهد گسترش منطقه ای چین باشد؟

جملات فوق از کتاب "تنتا ابر قدرت" در سال ۱۹۹۷ از یکی از مشهور ترین متفکران امپریالیستی عصر حاضر در کنار "هانتینگتون" و "کیسینجر"، مشاور امنیتی کارتر رئیس جمهور سابق آمریکا و پروفیسور در رشته سیاست خارجی آمریکا و مشاور مرکز سیاسی گذاری امپریالیستی، مرکز تحقیقاتی استراتژیک و بین المللی، در واشنگتن دی-سی است!

وی از اولین پیش قراولان تز "جولوگیری از رشد چین" در واشنگتن بود. برژینسکی در سال ۱۹۷۹ زمانی که مشاور امنیتی کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا بود با تیز بینی خواستار توجه به رشد چین شد که تازه مقدماتش تهیه می شد و مدعی شد، "سیاست خارجی چین مبتنی است بر منفردکردن آمریکا در منطقه آسیای جنوب شرقی و آسیای میانه و تحمیل خود به آمریکا به عنوان یک قدرت منطقه ای با هدف گسترش این نفوذ به مرتبه ای بالاتر به عنوان رقیب آمریکا" (کتاب تخته شطرنج بزرگ)

همین برژینسکی بود که تمام تلاش خود را مصروف این هدف کرد تا با زمینه چینی پر خرجی و با هدف تضعیف "شوروی سابق" این کشور را مجبور به تجاوز نظامی به افغانستان نماید!

وی در مصاحبه ای در سال ۱۹۹۸ می گوید "ما سعی نکردیم شوروی را رسماً مجبور

به تجاوز به افغانستان نماییم، اما ما

تهاجم نئولیبرالیسم به حقوق جهانیان را با مبارزه ای متحد در هم شکنیم!



اول ماه مه.. بقیه از صفحه اول

در چهارگوشه‌ی جهان می‌خوانند. در این روز، کارگران و زحمت‌کشان مشترکا بر نظام‌های طبقاتی نهیب می‌زنند که در جهان کارو زحمت، منزلتی نداشته، بیش از یک قرن است که در احتضار جان سخنان‌های بوده، عمرشان به‌سر رسیده و به‌دست توانای طبقه‌ی کارگر، به‌گورستان تاریخ سپرده خواهند شد.

گرچه مبارزه‌ی هم‌بسته و جهانی طبقه‌ی کارگر تنها در مبارزه‌ی به‌خون‌نمیدهدی کارگران شیکاگو در اول ماه مه ۱۸۸۶ جهت تقلیل کار روزانه به ۸ ساعت، و تصمیم‌کنگره انترناسیونال دوم سوسیالیستی در سال ۱۸۸۹ در قراردانی از آن مبارزه و تعیین این روز تاریخی به مثابه روز هم‌بسته‌ی کارگران جهان، خلاصه نمی‌شود و مبارزات و قیامها و انقلابات متعدد کارگری - گاه پیروز و گاه ناموفق - در سینه‌ی تاریخ حک شده‌اند که در پیش روی تاریخ جوامع بشری به سوی آزادی نقش ارزنده‌ای ایفا کردند و با کمک و پشتیبانی طبقه‌ی کارگر در قدرت، توده‌های میلیاردری تحت ستم و استعمار و استثمار، توانستند در راه رهائی خود به موفقیت‌های قابل تحسینی برسند، اما اول ماه مه به‌خاطر این که بیانگر ضرورت وحدت مبارزاتی طبقه‌ی کارگر در جهان در تداوم آن است، اهمیت ویژه‌ی خود را حفظ کرده و مشعلی است فروزان در دست کارگران برای حرکت در صافی متحد و یکپارچه و پیشروی به سوی براندازی نظام‌های طبقاتی و استثمار انسان از انسان.

در سالی که گذشت نظام جهانی سرمایه‌لحظه‌ای از تجاوز به حقوق کارگران دست برداشت. تلاش این نظام برای بی‌حقوق‌تر کردن کارگران از طریق اخراجها و بی‌کارسازی‌ها ثابت نگه‌داشتن و یا افزایش ناچیزمزدها، تحمیل گرانی و از بین بردن دست‌آوردهای مبارزاتی کارگران، تجاوز به آزادی‌های دموکراتیک نیم بند موجود در کشورهای پیش‌رفته‌ی سرمایه‌داری؛ کوبیدن برطبل جنگ، کشتار و ویرانی در کشورهای جهان پیرامونی و استثمار نیروی کارازان آن کشورها؛ رقابت برای گسترش حیطه‌ی نفوذ انحصارات فراملی امپریالیستی؛ و بالاخره دامن زدن به ناسیونالیسم‌تنگ نظرانه و بنیادگرایی‌مذهبی جهت تفرقه افکنی و استفاده از آن به سود خود، پیوسته ادامه یافت. این نظام گندیده‌ی استثمار، هم اکنون جهان را به لبه‌ی بربریت، جنگ خانمان‌سوز جهانی و اعمال قانون جنگل کشانده است. اما جنبش‌های اعتراضی و اعتصابی طبقه‌ی کارگر و توده‌های زحمت‌کش در کشورهای جهان اعم از قهرآمیز و دموکراتیک نیز در مقابله با دست‌درزهای این نظام افزایش یافته و در شرایطی که رکود اقتصادی کشورهای امپریالیستی ادامه می‌یابد، رشد سازمان‌یابی آگاهانه‌ی

طبقه‌ی کارگر و توده‌های زحمت‌کش

حامد کرزای دست‌نشانده آمریکا در افغانستان در گفتگویی با یکی از نمایندگان حزب دموکرات مسیحی آلمان مدعی شد که اگر آمریکا می‌خواست می‌توانست جنگ را در افغانستان به سرانجام رسانده و صلح را برقرار سازد و یا اظهارات ژنرال‌های ارتش انگلیس و آلمان که آنان نیروهای خود را با هدف بلند مدت ۴۰ ساله در افغانستان مستقر ساخته‌اند، نشان می‌دهد که با یک برنامه‌ریزی وسیع‌تری در منطقه هندو کش روبه‌رو هستیم. (هفته‌نامه فرانتاگ مقاله ای از یورگن روزه)

اتفاقات اخیر پاکستان مبنی بر دامن زدن به اختلافات داخلی این کشور توسط آمریکا و تضعیف «ژنرال مشرف» که در برابر گرایش‌های جدید هند (رقیب اتمی پاکستان) به سوی آمریکا از خود گرایش‌های نزدیکی به چین را نشان داد، در جهت آمادگی این کشور برای ایجاد یک پشت جبهه قابل اتکا در راستای پیش برد سیاست‌های آمریکا در منطقه بود. اهمیت استراتژیک پاکستان چه در دوران جنگ مجاهدین افغان بر علیه شوروی و چه در اشغال افغانستان نشان داد که این کشور در سیاست‌های فعلی آمریکا در هندوکش همچنان می‌تواند نقشی تعیین‌کننده را ایفا نماید.

مخالفت با سیاست‌های دولت‌های استبدادی مانند چین و جمهوری اسلامی نباید هرگز به تقویت جریان‌های ارتجاعی بیانجامد که در خدمت قدرت‌های بزرگتر و هارتر سرمایه‌داری هستند و اهداف امپریالیسم جهانی را پیش می‌برند. امپریالیسم آمریکا برای رسیدن به اهداف خود هرآسی از دامن زدن به هر توطئه‌ای و سوء استفاده از هر وسیله‌ای برای ایجاد اختلافات داخلی و بالکانیزه کردن کشورها و قربانی کردن کارگران و زحمت‌کشان ندارد. چین با توجه به تنوع ملی و نژادی و مذهبی اش مانند ایران و بسیاری از کشورهای منطقه در این زمینه آسیب‌پذیر است و تلاش آمریکا و متحدانش دامن زدن به این اختلافات با هدف جنگ افروزی و ایجاد عدم ثبات سیاسی برای به قدرت رساندن دست‌نشانده‌گان خود در این کشورها می‌باشد. وظیفه کمونیست‌ها کنار زدن پرده‌های فریب‌کاری سرمایه‌داری جهانی و افشای دسیسه‌های آنان نه در جهت دفاع از دارودسته‌ی روبریونیست حاکم در چین که چهاراسبه درجاده‌ی گسترش مناسبات سرمایه‌داری می‌تازند، بلکه در دفاع از حقیقت و آزادی است.

در برابر امپراطوری رسانه‌های سیاه و جنگ افروز امپریالیست نباید سکوت کرد. مجیدافسر - ۱۵ آوریل ۲۰۰۸

با تحریکاتمان احتمال و امکان اتفاق افتادن این حمله را فراهم نمودیم (هفته‌نامه فرانتاگ مقاله ای از یورگن روزه) وی در ادامه مدعی می‌شود «این یک تاکتیک فوق العاده و موفق بود و شوروی در این دام افتاد و گرفتار هم شد» (همانجا) حمایت‌های آشکار نظامی و مالی امپریالیسم آمریکا و متحدانش پاکستان و عربستان در دفاع از مجاهدین افغان، با هدف ایجاد یک «ویتام روسی» و تضعیف نفوذ شوروی در منطقه و به خطر انداختن آرامش سیاسی کشور‌های آسیای میانه عضو شوروی و دامن زدن بر مسائل قومی-مذهبی در بسیاری از زمینه‌ها با موفقیت جلو رفت و نقش موثری در تضعیف نظامی و مالی شوروی داشته و در فروپاشی شوروی بی‌شک بی‌تاثیر نبود.

در این میان و از زمانی که دکترین اخلاقی «نئوکان‌ها» به سیاست روز امپریالیسم آمریکا تبدیل شده است، و جنگ صلیبی-صهیونیستی دارودسته بوش - چینی به سیاست خارجی آمریکا مبدل شده است، آمریکا تجارب فراوانی در زمینه سو استفاده ابزاری از مسائل قومی، نژادی و مذهبی کسب کرده است.

تجارب تجاوز نظامی به یوگسلاوی، تکه پاره کردن آن کشور، تجاوز به افغانستان و عراق و دامن زدن به اختلافات مذهبی و قومی در این کشورها، آن هم به بهانه «دفاع از حقوق بشر و گسترش آزادی»، تصرف مخملین جمهوری‌های سابق شوروی از طریق بی‌ثبات کردن سیاسی، همه تلاش‌های چند سال اخیر امپریالیسم جهانی بوده است.

بی‌شک بدون مجاهدین افغان، کرد‌های عراقی، اوچه کای آلبانی و در مورد چین «طلبه‌های دالائی لاما» موفقیت آمریکا به این راحتی امکان‌پذیر نمی‌بود.

اهمیت استراتژیک «هندو کش» برای آمریکا، وی را مجبور به چیدن دامی دیگر این بار برای چین می‌نماید. آمریکا آگاه است پس از تجربه افغانستان و شوروی، چین از یک رو در رویی مستقیم با آمریکا پرهیز کرده است، چرا که این درگیری موجب تضعیف نیروی نظامی و توقف رشد اقتصادی چین خواهد شد، آنهم در شرایطی که این کشور با بیش از ۱۵۰۰ میلیارد دلار ذخیره ارزی از بهترین شرایط برای تبدیل شدن به یک ابرقدرت نظامی برخوردار بوده و یک درگیری نظامی تنها می‌تواند به ضرر چین تمام شود.

با این فرضیه، دارو دسته جیره خوار «دالائی لاما» که شخصا به ارتباط با آمریکا و سلسله بوش افتخار می‌کند مانند فرشته‌های کمک آسمانی ظاهر می‌شوند و به وظیفه‌نگین خود عمل می‌کنند.

تاکتیک فعلی آمریکا دامن زدن به جنگ منطقه‌ای است که یک طرف این جنگ می‌بایستی چین باشد.





و تداوم مبارزاتشان امیدبخش است.

درسال گذشته درایران نیز همین روند تجاوز به حقوق کارگران و زحمت کشان درابعادی به مراتب استبدادی تر، خشن تر، قلدنمنشانه تروبا تکیه برحربیه پوسیدهی مذهب، توسط رژیم جمهوری اسلامی ادامه یافت. علارغم تشدید فشاررژیم، طبقهی کارگرسربلندانه به مبارزه اش ادامه داد و از شلاق و شکنجه و زندان و قربانی دادن، نهراسید.

هرجا که متحد و یک پارچه عمل کرد به پیروزیهای نسبی دست یافت و رژیم ددمنش را وادار به عقب نشینی نمود و آنجا که مبارزاتاش پراکنده پیش برده شدند، سرکوب شده و به خواسته های ابتدائی اش نرسید. چون که " کارگران منفرد هیچ و کارگران متشکل همه چیزند". پشتیبانی مکرر بخشی از کارگران ایران خود رو دردفاع از حرکت های کارگران دردیگر واحدهای تولیدی و خدماتی، دعوت کارگران فازهای ۱ تا ۵ مجتمع عسلویه از رفقای کارگر در بخش های دیگر درپیشبردخواست های مشترک کارگری، و اعتصاب بیش از پیش یک پارچه تر کارگران طرح نیشکر ۷ تپه دراین راستا، پشتیبانی سندیکای شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و حومه و سندیکای کارگران بی کار و ... از مبارزات اعتصابی دیگر کارخانه ها، از جمله حرکت های امیدبخش و مثبتی بوده و هستند که باید درکلیه مبارزات کارگران ایران مورد توجه جدی قرار بگیرند.

لذا پیام مرکزی حزب رنجبران ایران برای رشد جنبش کارگری ایران درسال جدید، همان پیام کارگران ایران خود رو، عسلویه و نیشکر ۷ تپه و ... است: "چاره ی رنجبران وحدت و تشکیلات است".

رفقای کارگر و زحمتکش!

با تلاش رژیم اسلامی حامی سرمایه دراستقرار هرچه بیشتر قانون جنگل در محیط کار، خواسته های ابتدائی اردوی کار و زحمت بسی فراوان تر شده اند نظیر: مبارزه برای افزایش مزد و افزایش حداقل مزد به ۲ تا ۳ برابر ۲۱۹ هزار تومان کنونی درماه؛ مبارزه با اخراج قلدنمنشانه ی کارگران و بی کارسازی ها؛ دفاع از حقوق بی کاران؛ رد قراردادهای موقت و تاکید بر به رسمیت شناخته شدن قراردادهای جمعی و دراز مدت؛ مبارزه علیه قدرت مطلق کارفرما در تحمیل نظام برده داری مدرن به کارگران؛ اعتراض به عدم دریافت به موقع مرزها؛ مبارزه برای برابری مزد زنان با مردان در مقابل کار برابر؛ تلاش کارگران به ویژه در صنایع کلیدی در تشکیل تشکلهای مستقل خود از دولت و از کارفرما؛ دفاع از آزادی بیان و تشکیل در محیط کار و درکل جامعه؛ مبارزه برای لغو کار کودکان؛ دفاع از حقوق دموکراتیک ملیتهای تحت ستم ایران؛ هم بسته گی هرچه بیشتر با مبارزات زنان، دانش جویان، نویسندگان، روزنامه نگاران و ... جهت مقابله با قوانین ارتجاعی استبداد مذهبی

حاکم.

اما بدون تردید در مبارزه برای تحقق مطالبات فوق، همبسته گی و وحدت اراده و عمل مان در درجه ی نخست و هم آهنگی مبارزاتی مان با کلیه ی استثمار شونده گان و ستم دیده گان جامعه ی ایران و جهان، کلیدی است در گشایش درهای استثمار ی - استبدادی حاکم و شرطی است لازم در رسیدن به پیروزی!

رفقای کارگر و زحمتکش!

بکوشیم تا اول ماه مه امسال را هرچه متحد تر و در صافی واحد برگزار کنیم. مدافعان و عوامل رژیم جمهوری اسلامی حامی نظام سرمایه داری در ایران و امپریالیسم را از یک سو و تفرقه افکنان را از سوی دیگر، از صفوف خود برانیم. چرا که قدرت ما دریگانه گی آگاهانه ی ما است و رمز پیروزی ما، در تشکل و همبسته گی مبارزاتی مان!

اول ماه مه، روز کارگر بر تمامی کارگران و زحمت کشان مبارک باد!

۲۴ فروردین ۱۳۸۷ - حزب رنجبران ایران



کشورهای «جلوجبه». بقیه از صفحه آخر

تزویر وحیله ، تشویق و ترغیب به ترک دیار خود و سکونت در سرزمین فلسطین نمودند. پروژه ی صهیونیسم که شکل گیری ، رشد آن معلول فعل و انفعالات وقایع سیاسی فاز معینی از حرکت سرمایه و تکامل بورژوازی اروپا در دو دهه ی آخر قرن نوزدهم و دو دهه ی اول قرن بیستم ("عهد زیبا" = "صلح مسلح") بود ، همیشه از حمایت بی دریغ قدرتهای امپریالیستی حاکم زمان در منطقه ی خاورمیانه (بریتانیای کبیر و سپس آمریکا) برخوردار بوده است. زیرا یک دولت - ملت بیگانه در آن منطقه که استراتژیک ترین منطقه از نظر ژئوپولیتیکی (جغرافیای سیاسی) در جهان است ، می توانست یک "هم دست" و یا "متحد" قابل اعتماد و موثق برای پروژه ی نظامی جهان سرمایه علیه آن نیروهای اجتماعی در خاورمیانه باشد که در مقابل سیطره جوئی های قدرت متفق نظام جهانی به مقاومت و مبارزه برمی خاستند. مسئله ی فلسطین یک واقعیتی است که تمام خلق های آسیا و آفریقا آنرا حس کرده و متفق القول هستند که حق مردم فلسطین پایمال گشته و باید از حقوق آن مردم دفاع کنند. ولی در اروپا و به اندازه ی زیادی در آمریکا هنوز مردم به خاطر تبلیغات موثر ایدئولوژیکی صهیونیستی روی

مسئله ی فلسطین، یا متحد نیستند و یا دچار آشفته گی فکری هستند. رسانه های جمعی و گروهی از یک سو و لابی های متعلق به صهیونیستها از سوی دیگر، نقش بزرگی در این آشفته گی ها و جدائی ها ایفاء می کنند. امروز بیش از هر زمانی در ۶۰ سال گذشته (که از عمر مسئله ی فلسطین می گذرد) به خاطر پیاده کردن پروژه ی "خاورمیانه بزرگ"، حقوق مردم فلسطین مورد یورش و تخریب قرار گرفته است. با این که سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف) در دوره های مختلف برنامه های اسلو ، مادرید و حتی "نقشه راه" و اشنگتن را پذیرا گشت ، ولی این دولت اسرائیل بود که تمام مقررات آن سه معاهده را زیر پا گذاشته و برنامه ی تاسیس و گسترش شهرک ها و سکونت گاه ها را بیش از پیش در بخش کرانه ی غربی فلسطین ادامه داد. نتیجتا این وضع اتوریته و آمریت ساف را که نزدیک به چهل سال از محبوبیت و مشروعیت قابل توجهی بین مردم فلسطین و مردمان کشورهای جهان سوم برخوردار بود ، به طور قابل ملاحظه ای زیر سؤال برد . به کلامی دیگر ، افکار عمومی به حق ساف را متهم کردند که آن سازمان بعد از سالها مبارزه و تجربه اندوزی، به طور ابلهانه و ساده لوحانه ای به دام "صمیمیت" و "کرامت" دشمنان تاریخی خود در غلطیده است. حمایت دولت اشغالگر از بینادگرایان اسلامی "حماس" اقلا در دوره ی آغاز تاسیس و شکل گیری اش از یک سو و اشاعه و رواج فساد مالی در درون دولت خودگردان فلسطینی از سوی دیگر بالاخره به پیروزی حماس در انتخابات مجلس ملی فلسطین (که قابل پیش بینی بود) منتهی گشت. پیروزی حماس در انتخابات فلسطین و تشدید روزافزون اختلافات و رقابتهای خونین بین حماس که در مجلس از موقعیت متفوقی برخوردار بود و سازمان ساف که قوه اجرائیه را قبضه کرده بود، و بالاخره توطئه ی صهیونیستها منجر به تقسیم و بالکانیزه شدن فلسطین گشت. این امر نیز خود به خود یک بهانه ی اضافی به نیروهای بینابینی در داخل ساف داد که مماشات و نزدیکی های خود را با سیاست های دولت اسرائیل مورد توجیه قرار دهند. پروژه ی استعماری دولت اسرائیل در جهت گسترش مرزهای اسرائیل پیوسته تهدیدی جدی به خلق های عرب همجوار فلسطین بوده است. جاه طلبی های هیئت حاکمه ی اسرائیل در جهت ضمیمه کردن اورشلیم ، شبه جزیره سینا (از مصر) و ارتفاعات جولان (از سوریه) و منطقه ی جنوب رودخانه ی لیتانی (از لبنان)





گواه بر این مدعا است. در پروژه‌ی "خاورمیانه بزرگ" هیئت حاکمه آمریکا، به‌ویژه نومحافظه کاران حاکم، به اسرائیل یک نقش ویژه ای در گسترده‌ی انحصار تسلیحات هسته‌ای - نظامی و به عنوان "شریک ضروری و غیر قابل تعویض"، قائل هستند. در این نوشته قصد نداریم که تحلیلی در مورد روابط پیچیده ای که بین نیروهای مقاومت علیه توسعه‌ی استعماری صهیونیستی و تلافی‌های سیاسی ناشی از آن در کشورهای همسایه‌ی فلسطین (در لبنان و سوریه) وجود دارد ارائه دهیم. کافی است که اشاره کنیم که نظام جهانی هدفش در آن کشورها نیز مثل فلسطین، پیشبرد امر بالکانیزاسیون است. البته گزینه‌ی بالکانیزاسیون زمانی مورد تأیید و به مرحله اجرا در می‌آید که نظام در پیاده کردن سناریوی "دیکتاتور وحدت ملی" در آن کشورها مثل عراق با ناکامی روبه‌رو گردد. تاکنون رژیم بعثی سوریه به نوبه خود در مقابل خواسته‌های نظام جهانی و شریک ضروری اش در منطقه مقاومت کرده است. در این‌که این مقاومت در عین حال در خدمت توجیه جاه طلبی‌های سؤال برانگیز (تسلط و کنترل لبنان) رژیم بعثی قرار گرفته، جای بحث نیست. مضافاً حاکمان سوریه، در جریان سیاسی و نظامی خود در لبنان با احتیاط فراوان متحدینی را در آن کشور انتخاب کرده اند که برای حاکمیت بعثی‌ها در سوریه خطرناک نیستند. خیلی‌ها اذعان می‌کنند که حزب کمونیست لبنان در سالهای پرتلاطم ۱۹۷۹-۱۹۸۲، یک پایگاه مقاومتی قابل توجهی را برای مقابله با حملات نظامی پی در پی اسرائیلی‌ها به جنوب لبنان (نواحی جنوب رودخانه لیتانی) تدارک دیده و پیاده کرده بود. کمونیستها در ایجاد این پایگاه مقاومت از حمایت نیروهای متعدد درون ساف بهره مند بودند. ولی در آن زمان بعد از حمله‌ی اسرائیل به لبنان، محاصره‌ی بیروت و اخراج سازمان ساف از لبنان، حاکمین سوریه با همکاری "سازمان امل" لبنان و نیروهای سپاه پاسداران ایران در منطقه‌ی دره بقاع، موفق شدند که آن پایگاه خطرناک مقاومت را از بین برده و به‌جای آن حزب الله لبنان را در جنوب لبنان به وجود آورند. در سالهای اخیر، تروررموز رفیق حریری (نخست وزیر سابق لبنان) به‌طور واضح به قدرتهای امپریالیستی (امریکا و فرانسه) فرصت داد که با دو هدف معین و روشن در امور داخلی لبنان به مداخلات خود شدت بخشند. این دو هدف عبارتند از:

۱ - دولت دمشق را وادار سازند که با دولت‌های "معتدل" و کمپرادور عربی (مصر، عربستان سعودی) وحدت کند و اگر این امر با موفقیت روبه‌رو نشد در آن صورت دولت بعثی سوریه را از طریق پیاده کردن سیاست‌های "عدم تثبیت" و ترویج و گسترش آشوب سرنگون سازند.

۲ - تخریب و تضعیف ظرفیت سیاسی و نظامی حزب الله لبنان در مقابله با حملات آتی اسرائیل به لبنان از طریق پروسه‌ی خلع سلاح آن.

به هر حال شکننده‌گی احتمالی ساختار قدرت سیاسی در کشورهای جلوی جبهه که بازتاب عمل‌کرد نظام جهانی سرمایه در منطقه‌ی وسیع خاورمیانه و اقیانوس هند در سالهای بعد از پایان جنگ سرد است، به هیچ نحوی به کشورهایی که مورد هجوم و تخریب (مثل افغانستان و عراق) قرار گرفته و یا به کشورهای که با خطر هجوم و تخریب (مثل فلسطین، سوریه، لبنان و ایران) روبه‌رو هستند، محدود نمی‌شود. هستند کشورهایی که در مجموعه‌ی "جلو جبهه" که احتمال دارد به‌خاطر شکننده‌گی ساختار قدرت و شدت قطب بندی (پولاریزاسیون) در جامعه بدون هجوم نظامی و خطر هجوم، مشمول آشفته‌گی، آشوب و بحران هویت گشته و دچار تجزیه و پروسه بالکانیزاسیون گردند. بدون تردید، پاکستان در پرتو وقایع آخرین روزهای سال ۲۰۰۷، شاید برجسته ترین نمونه‌ی این کشورها در مجموعه کشورهای "جلو جبهه" محسوب شود.

موقعیت و جایگاه پاکستان

پاکستان جزء کشورهایی از "جلو جبهه" است که احتمال دارد که بدون حمله‌ی نظامی و تخریب و "بازسازی" اقتصادی و سیاسی، مشمول تجزیه و پروسه‌ی بالکانیزاسیون گردد. برخی از کارشناسان معضلات پاکستان را که از او ان استقلال اش در سال ۱۹۴۷ گرفتار اقتدارگرایی، استبداد نظامی و بنیادگرایی مذهبی و... بوده است، بومی دانسته و به عوامل درونی نسبت می‌دهند. این کارشناسان توجه را معطوف به نهادها، نظم‌ها و رهبران (ارتش، سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی، رهبران قبیله‌ای و ملی، فنودالهای محلی و روسای فرقه‌های مذهبی) در چهارچوب قدرت حاکم می‌کنند. اینان عقب افتاده‌گی و توسعه نیافته‌گی پاکستان را بازتاب کارکرد یک مجموعه‌ی نظامی - غیر نظامی می‌دانند که اهرمهای قدرت را در آن کشور در دست دارد. این مجموعه

(از ارتش و پلیس و.... گرفته تا فنودالهای محلی و نهادهای مذهبی و....) برای حفظ و نگهداشت منافع و موقعیت خود در معادلات قدرت، شرایط را طبق تحلیل و بررسی این کارشناسان، به گونه ای "خودمختار" و خودگردان تنظیم کرده است که نیروهای مدنی، دمکراتیک، سکولار و حتی "کارآفرینان" بورژوازی صنعتی و مدرن از توان اثرگذاری بر تعاملات اجتماعی و دگرذیبی‌های اقتصادی و سیاسی بی بهره باشند. این تحلیل‌گران و کارشناسان که نگارنده آنها را "فرهنگ گریان" می‌نامد، بر آن هستند که قدرت واقعی در پاکستان در دست این مجموعه است و این به معنای در حاشیه ماندن نیروهای غیر سنتی، پیشرو و.... در گسترده‌ی جامعه است. این فرهنگ گریان بعد از تنظیم و جمع‌بندی خود چنین نتیجه می‌گیرند که "بازماندن" گروه‌های "حاشیه‌ای" (نیروهای مدنی، دمکراتیک و....) از ایفای نقش سیاسی زمینه ساز شرایط کنونی "بی‌ثباتی"، عدم توسعه یافته‌گی و آشوب در پاکستان و تداوم تاریخی این واقعیت است. بر خلاف فرهنگ گریان، نابه‌سامانی‌ها، بی‌ثباتی و بحران موجود در جامعه‌ی پاکستان، از ماهیت رابطه‌ی این کشور حاشیه‌ای با نظام جهانی سرمایه مایه می‌گیرد. بدون تردید، در این امر کشور پاکستان که امروز با بحران آشفته‌گی و تجزیه روبه‌رو گشته با شرایط و سرنوشت دیگر کشورهای حاشیه‌ای - پیرامونی به‌ویژه کشورهای "جلو جبهه" در خاورمیانه بزرگ تفاوت چندانی ندارد. در سراسر دوره "جنگ سرد"، پاکستان در معادلات معماران پروژه جهانی آمریکا و متحد اصلی اش انگلستان، در خط مقدم "مبارزه با کمونیسم" و علیه کشورهای "غیر متعهد" (کنفرانس باندونگ) شناخته می‌شد. امروز نیز پاکستان در دوره بعد از پایان جنگ سرد به عنوان کشوری در خط مقدم "مبارزه با تروریسم" از طرف نومحافظه کاران حاکم بر کاخ سفید شناخته می‌شود. در این راستا پیشینه‌ی تاریخی رشد پاکستان به عنوان متحد نظام جهانی در ۶۰ سال گذشته حائز اهمیت است. پس از استقلال پاکستان از انگلستان، نیروهای ملی و دمکراتیک برای مدت کوتاهی توانستند پاکستان را در جاده "عدم تعهد" و "بی‌طرفی" به پیش ببرند. بدون تردید، پروسه ملی شدن صنعت نفت در ایران (همسایه غربی پاکستان)، پیروزی کمونیستها و اعلام تاسیس جمهوری توده‌ای در چین (همسایه شرقی پاکستان) و بالاخره حرکت افغانستان (همسایه شمالی پاکستان) به‌سوی اتخاذ سیاست‌های



مذهبی از یک سو و همکاری بخش بزرگی از ارتشیان و ماموران عالیرتبه‌ی امنیتی با آنها و با طالبانهای پاکستان از سوی دیگر (و به عبارت دیگر، "مبارزه علیه تروریسم بین المللی" توسط آمریکا و "متحد" اصلی اش پرویز مشرف از یک سو و کمک های بی‌دریغ مالی و آموزشی دولت عربستان سعودی به بنیادگرایان "تروریست" و طالبانهای پاکستان از سوی دیگر) که بالاخره منجر به ترور و قتل بی نظیر بوتو در روزهای آخر دسامبر ۲۰۰۷ گردید، نشان داد که بنیادگرایان و نظامیان در پاکستان و رابطه آنان با نظام جهانی سرمایه سبب نهادینه شدن بی ثباتی و آشفتگی و بروز بحران هویت گشته و آن کشور را در ورطه‌ی تجربه و خطر بالکانیزه شدن قرار داده است.

جمع‌بندی و نتیجه گیری

در حال حاضر عملکرد آمریکا در پیاده نمودن پروژه‌ی جهانی خود در منطقه‌ی خاورمیانه و در کشورهای "جلو جبهه" و بررسی تلافی های سیاسی و عکس العمل نیروهای سیاسی درون آن کشورها نسبت به تهاجم و سیاست های عمل‌کردی آمریکا، نشان می‌دهد که در این کشورهای استراتژیک، چهار نیروی اساسی در مقابل هم و در رابطه با چالش آمریکا صف آرایی کرده اند: یکم: آن نیروهائی که به گذشته ناسیونالیستی=ملی گرائی خود می بالند. بخش بزرگی از این نیروها در واقع چیزی به غیر از وارثین اخته شده و اخلاف دژنره و فاسد شده بوروکراسی و به‌طور عمده بقایای جنبش های ضد استعماری و آزادی‌بخش ملی (که زمانی در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی به حق نظام جهانی سرمایه را به چالش جدی طلبیده بودند)، نیستند. امروز اینان در اسرع وقت و سر بزنگاه به "تعامل" و مماشات و کرنش در مقابل تجاوزگر = اشغالگر متوسل می‌شوند. مردمان این کشورها به‌ویژه کارگران و زحمت‌کشان، دیگر به این نیروها و برنامه های شان امیدوار نیستند.

دوم: آن نیروهائی که به جنبش های بنیادگرائی و از جمله اسلامی، تعلق دارند. این نیروها در تقویت شرایط پر از آشوب، آشفتگی و بحرانی که راس نظام جهانی سرمایه (آمریکا) در منطقه به‌ویژه در کشورهای "جلو جبهه" تعبیه کرده

تلخی از نظامیان و از طرفگیری در تلافی های "شرق" و "غرب" (جنگ سرد) داشتند. بدین جهت آنها از به‌قدرت رسیدن علی بوتو و اتخاذ مواضع "موازنه منفی" و غیر متعده‌ای او در سیاست خارجی استقبال کردند. ولی پارادایم (نمونه‌وری) گذار در پاکستان به علت معادلات قدرت در سطح بین المللی (تشدید جنگ سرد، ادامه‌ی اختلاف بین هندوستان و چین، ریزش و افول جنبش های رهایی بخش ملی و تشدید اختلاف بین چین و شوروی) با شکست رویه‌رو گشت. سرنگونی دولت "غیر متعهد" علی بوتو و بازگشت دیکتاتوری نظامی تحت رهبری ضیاءالحق در سال ۱۹۷۷ و ادامه‌ی نظامی‌گری بعد از اعدام بوتو در ۱۹۷۹، به‌تدریج ذهنیتی منفی درباره‌ی کارائی روش ها و شیوه های دموکراتیک در اداره‌ی اوضاع داخلی و خارجی در ذهن مردم به‌ویژه در بین اقلشار و نیروهای بینابینی، به‌وجود آورد که در نهایت پاکستان را به‌سوی آشفتگی، آشوب و بحران هویت سوق داد. تداوم اقتدارگرائی نظامیان در دهه‌ی ۱۹۸۰ (دوره ضیاءالحق) و در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ و اوایل قرن بیست و یکم (دوره‌ی پرویز مشرف)، این ذهنیت ضد دموکراتیک را که ارتش کارسازترین و مهمترین مرجع، از هر گروه، نهاد و تشکیلات دیگری برتر است را بین مردم بیش از گذشته رواج داد. دخالت ارتش در سیاست که به تضعیف و اخته شدن نیروهای طرفدار مدرنیته، دموکراسی و سکولاریسم در بیست سال گذشته منتهی شد، فضای مناسبی را برای رشد بنیادگرائی مذهبی به‌ویژه نیروهای متعلق به وهابی‌گری و طالبانی در پاکستان پدید آورده و میدان را برای بقایای نیروهای دموکراتیک که خواهان حاکمیت و امنیت ملی (عدم مداخله نیروهای خارجی به‌ویژه دولت آمریکا) بودند، تنگ تر ساخت. تقویت جایگاه بنیادگرایان توسط "سیا" و "متحدین" آمریکا در منطقه خلیج فارس - اقیانوس هند (عربستان سعودی و امارات متحده عربی) نه تنها پاکستان را به جولانگاه یک جنگ زرگری تمام عیار بین ارتش و بنیادگرایان تبدیل ساخت، بلکه به جناح های مختلف درون هیئت حاکمه آمریکا فرصت داد که پاکستان را نیز به گستره‌ی رقابت ها و درگیری های "نیابتی" خود تبدیل سازند. فعل و انفعالات و اشتعال تضادهای سیاسی و نظامی در شش ماه گذشته در پاکستان - رویارویی ارتش با بنیادگرایان

▶ "غیر متعهد" نسبت به آمریکا و شوروی در روند اتخاذ سیاست های خارجی محمد علی جناح بنیان‌گذار کشور پاکستان و سپس لیاقت خان (اولین نخست وزیر پاکستان) در سالهای ۱۹۴۷-۱۹۵۱ نقش عمده ای داشتند. ولی دوران حرکت پاکستان به‌سوی اتخاذ موضع بی طرفی و "عدم تعهد" در سیاست خارجی، با مداخلات حاکمان اصلی نظام جهانی (اول انگلستان و سپس آمریکا) دیری نپائید. اوج گیری امواج مک کارتیسم در سیاست داخلی آمریکا که منجر به سردادن هیاهوی تبلیغاتی از "دست دادن = فقدان چین" و "مبارزه علیه هیولای کمونیسم بین المللی" گشت، به‌روشنی در سیاست خارجی متحدین نظام جهانی در ایجاد جو آشوب و هرج و مرج در پاکستان (که به ترور لیاقت خان نخست وزیر "غیر متعهد" پاکستان در سال ۱۹۵۱ منجر گشت)، انعکاس یافت. تضعیف نیروهای طرفدار استقلال و بی‌طرفی پاکستان و تقویت ارتش و نهاد های امنیتی توسط انگلستان و آمریکا، شرایط پیوستن پاکستان به پیمان نظامی بغداد را در سال ۱۹۵۵ (که بعد از خروج عراق از آن پیمان در سال ۱۹۵۸ به اسم "سازمان نظامی سنتو" تغییر نام داد) آماده ساخت. از آن پس، ارتش چهار بار کنترل مستقیم کشور را به دست گرفت. پس از پشت سر گذاشتن دیکتاتوری های نظامی ایوب خان (۱۹۵۸-۱۹۶۹) و یحیی خان (۱۹۶۹-۱۹۷۲) این نگرش در بین مردم دامنه یافت که پاکستان دوران استبداد نظامی رژیم کمپرادوری را تمام کرده و وارد مرحله‌ی تکاملی آزادیهای دموکراتیک و حاکمیت ملی خود گشته است. به قدرت رسیدن ذوالفقار علی بوتو (۱۹۷۳-۱۹۷۷) و تاکید او بر اتخاذ سیاست های "جنبش غیر متعهد ها" استقرار و تامین روابط بسیار نزدیک و صمیمانه با دولت هندوستان از یک سو و شناسائی و ایجاد دوستی و گسترش تجارت با چین توده ای از سوی دیگر به مردم پاکستان، به‌ویژه نیروهای دموکراتیک و ملی و مدنی، نوید داد که دوران اقتدار گرائی و قدر قدرتی نظامیان به پایان رسیده و کشور پاکستان وارد مرحله‌ی آزادی های دموکراتیک و حاکمیت ملی بر مبنای اتخاذ سیاست های "جنبش غیر متعهد ها" گشته است. مردم پاکستان که در دوران دیکتاتوری ایوب خان و یحیی خان چندین بار قربانی "جنگ های نیابتی" بین هندوستان و پاکستان گشته بودند، خاطرات

زنده باد سوسیالیسم تنها راه رهایی بشر از بربریت سرمایه داری!



های مذهبی، سران عشایر و مستبدان محلی خواهد افتاد؟
به نظر من باید بجای القای این گونه توهمات بر روی ایجاد جریان سیاسی دمکراتیک و مردمی در این کشورها تأکید کرد، جریانی که از امپریالیستها و متحدان محلی آنها مستقل بوده و در حین مبارزه مرزبندی قاطعی با نیروهای ارتجاعی که آنها نیز فعلا در تضاد با امپریالیستها هستند (در حالی که دیروز از آنها زاده شده بودند) داشته باشد.
موفق باشید.

با سلام و تشکر از نقدی که به برخی از نوشته‌های رنجبر شماره ۳۶ کرده‌اید.
۱- آوردن بخشهایی از مقالات پراودا یا فیدل کاسترو، به معنای تایید نظام حاکم در روسیه و یا درکوبا نمی باشد. هدف نشان دادن تجاوزات امپریالیسم آمریکا به حقوق بشر و به استقلال کشورها است که از زبان تشریفات و یا شخصیت‌های کشورهای مختلف بیان می‌شود و افشاکننده است و نه معرفی آنها به مثابه منتقدان نظام سرمایه‌داری. به علاوه مقایسه‌ی کوبا و روسیه از نظر نظام طبقاتی مشابه (سرمایه‌داری دولتی) هم دقت لازم را ندارد. کوبا کشور کوچکی است از جهان پیرامونی که بیش از ۴۸ سال است برای دفاع از حق استقلال خودش با امپریالیسم آمریکا مقابله کرده و در محاصره‌ی اقتصادی آن قرار داشته است. باوجود این، کوبا پیشرفته‌ترین کشور آمریکای لاتین در احترام به حقوق کارگران و زحمت کشان و بالا بودن سطح دانش و بهداشت و نقش زنان در اجتماع، به شمار می‌رود. کوبا از مبارزات مردم جهان و به ویژه کشورهای آمریکای لاتین در طرد نفوذ استعماری آمریکا پیوسته پشتیبانی کرده است. در حالی که در روسیه مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله در حد به‌وجود آمدن انحصارات بزرگ سرمایه غیردولتی در حال رشد سریع بوده و تضاد درون رژیم حاکم بر روسیه رقابت بین بخش خصوصی و بخش دولتی است که امپریالیستها با استفاده از تغییر ماهیت شوروی از نظامی سوسیالیستی به نظامی امپریالیستی، به پشتیبانی از انحصارات غیردولتی جهت نفوذ هرچه بیشتر در روسیه، شدیداً ادامه می‌دهند. روسیه کشوری است امپریالیستی که در سطح جهانی به رقابت با دیگر امپریالیستها می‌پردازد و از نظر نظامی دومین قدرت بزرگ جهان می‌باشد.

تأکید می‌کنیم که انتقاد باید مستدل باشد. این مهم نیست که بیان واقعیتها در مورد جنایات آمریکا از جانب چه رسانه یا

جهان از سوی دیگر تبدیل شده است. شکست پروژه‌ی آمریکا در خاورمیانه "بزرگ" به‌ویژه در کشورهای "جلو جبهه" شرطی لازم برای پیشبرد مبارزه و ایجاد موفقیت و شرایط مناسب در جهت ترقی، رفاه و استقرار عدالت اجتماعی در هر منطقه از جهان ماست. شکست نیروهای مقاومت در کشورهای جلو جبهه و مشخصاً در عراق، پیروزی‌ها و پیشرفت‌های مردمان دیگر مناطق جهان (آسیا، آمریکای لاتین و...) را شکننده و آسیب پذیر می‌سازد. این نکته به هیچ نحوی به این معنی نیست که ما به اهمیت مبارزاتی که امروز مردم مناطق مختلف جهان (از نپال در آسیای جنوبی گرفته تا ونزوئلا و... در آمریکای لاتین) به جلو می‌برند، کم بها بدهیم. این نکته فقط به این معنی است که مردم جهان نباید اجازه بدهند که آمریکا در راس نظام جهانی سرمایه، در منطقه‌ی خاورمیانه و به‌ویژه کشورهای "جلو جبهه"، که برای وارد کردن "ضربه‌ی اول" جنایت باراش در قرن بیست و یکم انتخاب کرده، پیروز گردد.
ن. ناظمی - مارس ۲۰۰۸



زنامه های ... بقیه از صفحه آخر

نیروهای نظامی و سیاسی - امنیتی آمریکا، افغانستان از ... و ناتو کشورهای عضو الذکر فوق نیروهای نوع کمک توسط هر قطع بالطبع و خود بومی همدستان متحدین و به های جنگ و ها رقابتها، تلافی دادن به پایان "خواست خروج" است کشور در آن نیابتی فوری نیروها" از افغانستان یا عراق، تبلیغات پاسیفیستی و پاشیدن خاک در چشم توده هاست. اولاً امپریالیستها هرگز به چنین خواستی تن در نخواهند داد. تبلیغ اینکه با طرح چنین خواستها یا شعارهایی ارتشهای امپریالیستها سرزمینهای اشغال شده را ترک می‌کنند، به معنی این است که برای تحقق اهداف دست به دامان دشمن شویم. برای مثال تظاهرات صلح طلبان و سبزها در جهان حتی موقعی که در ابعاد میلیونی بوده، چه تأثیری بر عملکرد امپریالیستها گذاشته است؟ ثانیاً خروج نیروهای امپریالیستی بدون وجود آلترناتیو مناسب برای حکومت آینده این کشورها مشکلی را حل نخواهد کرد. حتی اگر نیروهای اشغالگر در افغانستان و عراق نتوانند از لحاظ نظامی به پیروزی برسند و ناچار شوند آن کشورها را ترک کنند، آیا جز این خواهد شد که حکومت به دست فرقه

است، نقش مهمی ایفاء کرده و در پروسه‌ی بالکانیزه کردن بعضی از این کشورها نقشی کلیدی به نفع پروژه‌ی جهانی آمریکا، دارند.
سوم: نیروهائی که دور محور "دمکراسی خواهی" و خواسته‌های "دمکراتیک" و یا حقوق بشر حلقه زده و متشکل شده اند. این نیروها به حمایت کشورهای مرکز مشخصاً آمریکا تکیه زده و خواهان "تغییر رژیم" در کشورهای جلو جبهه از طریق انقلابات مخملی، نارنجی و ... هستند. بدون تردید، تسخیر قدرت توسط هر یک از نیروهای سیاسی فوق الذکر نمی‌تواند به رهائی کارگران و دیگر زحمت‌کشان این کشورها از یوغ ستم ملی و استثمار طبقاتی نظام جهانی و همدستان بومی آن منجر شود. واقعیت این است که منافع طبقات کمپرادور بومی که طبیعتاً و ضرورتاً با منافع کنونی محورهای اصلی نظام جهانی (آمریکا، اتحادیه اروپا و ژاپن) در منطقه معرفی می‌شوند، از طریق سه نیروی فوق الذکر بیان می‌گردند. شایان توجه است که دیپلماسی، فعالیت‌های سیاسی و کمک‌های نظامی دولت آمریکا، پیوسته این سه نیرو را به جان هم می‌اندازد که از عواقب تلاقی‌ها و جنگ‌های آنها با یکدیگر به نفع پیشبرد پروژه‌ی خود در خاورمیانه "بزرگ" استفاده شایان و ممتازی ببرد.

چهارم: نیروهای کمونیست و آزادی خواه که خواهان براندازی نظام استثماری سرمایه‌داری و رهائی از یوغ امپریالیسم و ارتجاع هستند. درگیری این نیروهای انقلابی در این تلافی‌ها و جنگ‌ها به‌وسیله‌ی ایجاد ائتلاف و اتحاد با هر یک از سه نیروی فوق (مثل انتخاب بین بد و بدتر، یعنی حمایت از رژیم برای جلوگیری از پیروزی بینادگرایان در پاکستان، مصر و...) و یا برعکس حمایت از نیروهای "دمکراسی خواه" در مبارزه علیه جمهوری اسلامی حاکم در ایران، (سودان و...) محکوم به شکست است. کمونیستها باید درگستره‌های طبیعی خود: دفاع از منافع اقتصادی و اجتماعی طبقه کارگر و دیگر زحمت‌کشان، دفاع از دمکراسی، حاکمیت و امنیت ملی مستقل از امپریالیسم - که هر سه از نظر تکامل تاریخی جدا ناپذیر بوده و درهم تنیده اند - به مبارزه خود ادامه دهند. امروز منطقه‌ی وسیع و ژئوپولیتیکی خاورمیانه - اقیانوس هند به میدان اصلی تلافی و مبارزه‌ی کلیدی بین راس نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم آمریکا) و موثلفین و همدستان کمپرادور بومی اش از یک سو و ملت‌ها و خلق‌های



اشغال‌گراز افغانستان و... " از سوی مخالفان این شعار، چیست؟ آیا مثلاً بسنده کردن به شعارهای استراتژیک نظیر "انقلاب پرولتاری در افغانستان را به سرانجام برسانیم" و غیره برای حل مسئله مبارزه با بربرهای تا دندان مسلح امپریالیستی راهگشا هستند؟ در شرایطی که رشد تضادها به جایی رسیده است که "جنگ ادامه‌ی سیاست با وسایل دیگر" شده است، تا این جنگ تمام نشود، تضادهای دیگر موجود در جامعه‌ی افغانستان را نمی‌توان حل کرد. این واقعیتی است تاریخی که باید به آن احترام گذاشت و توازن قوای انقلاب و ضدانقلاب را در پیش بردن جنگ ملی یا طبقاتی در نظر گرفت.

ما خواستار خروج امپریالیست‌ها هم در آن زمان بودیم و هم حالا هستیم و هرگز هم بین بد و بدتر مدافع بد نبودیم! ما از مبارزه بر علیه اشغال‌گران امپریالیستی دفاع می‌کنیم این وظیفه هر کمونیستی است. همان‌طور که در عراق چنین می‌کنیم. آیا در آن جا آلترناتیو پرولتاری هست که در جنگ علیه اشغال‌گران نقش قابل ملاحظه‌ای داشته‌باشد و بتواند با بیرون راندن ارتشهای متجاوز، قدرت را به دست بیاورد؟ این درست نیست که "خروج نیروهای امپریالیستی بدون وجود آلترناتیو مناسب برای حکومت آینده این کشورها مشکلی را حل نخواهد کرد" اولین مشکل که حل می‌شود این است که به کشتارافسارگسیخته‌ی خانمان سوز امپریالیستی پایان می‌دهد. دوم آن‌که با پایان اشغال امپریالیست‌ها توازن قوا به سود نیروهای انقلابی بهبود می‌یابد. سوم این‌که نقشه‌ی استراتژیک امپریالیست‌ها ی متجاوز برای انقیاد ملل خاورمیانه بزرگ، با شکست همراه می‌شود و این به سود مبارزات رهایی بخش خلقهای جهان از زیر سلطه‌ی امپریالیست‌ها است. و ...

در چنین شرایطی و به‌ویژه با توجه به اوضاع جهانی که اعتراضات و فشار جهانی روی امپریالیست‌ها، از جمله توسط طبقات و افسارگوناگون مردم خود کشورهای امپریالیستی افزایش یافته‌است، وظیفه‌ی نیروهای کمونیست و انقلابی کشورهای دیگر، این نیست که نسبت به دخالت نظامی و جنایات امپریالیسم در افغانستان اشغال‌شده نسبت به خروج نیروهای اشغال‌گر بی تفاوت بمانند و ناظر کشتاروحشیانه‌ی روزمره‌ی مردم. مگر نه این است که هم اکنون نئوکانه‌ی آمریکا این نظر را تبلیغ

بنیادگرای رقیب فوق‌الذکر، حتا امروز هم قادر به انجام آن نیستند. در مقاله کوشش شده تا ماهیت حاکمان رویونیست خلقی و پرچمی، از طریق گذاشتن گیومه مشخص شده و معلوم شود آنها از چه قماش‌ی بودند. اما به‌نظر می‌رسد که این اعلام موضع، کافی برای جلوگیری از سوء تفاهم در مورد ماهیت حاکمیت رویونیست‌ها، نبوده و بهتر بود با دقت بیشتری مطالب عرضه می‌شدند. انتقاد شما را می‌پذیریم.

در مورد "پاسیو" خواندن خواست "خروج فوری و بی‌قید و شرط نیروهای اشغال‌گراز افغانستان و..." توسط شما، باید بگوئیم که چنین نظری نه حرکت از خواست کارگران و زحمت‌کشان، زنان و کودکان و آزادی‌خواهان افغان و تلاش برای دفاع و کمک به آزادی آنها از زیرمبارانهای وحشیانه‌ی ارتشهای اشغال‌گر امپریالیست و یوغ رژیم مذهبی حاکم در افغانستان، بلکه جای‌گزین کردن تحلیل مشخص از اوضاع مشخص به حد تحلیل عام و بحثهای ذهنی و مجردی می‌باشد که در عمل نتیجه‌ی به‌بار نمی‌آورد..

مبارزه برای بیرون راندن نیروهای اشغال‌گراز افغانستان و استقرار حکومتی دموکراتیک عمده‌ها با دست‌ان پر توان کارگران و دهقانان و دیگر زحمت‌کشان و نیروهای آزادی‌خواه افغانستان امکان پذیر است. کسب پیروزی راستین در این مبارزه نیز در گرو رهبری این توده‌های کار و زحمت توسط حزب کمونیست واحد انقلابی و پیشرو در افغانستان می‌باشد. متأسفانه همانند ایران، در افغانستان چنین حزب با توریته‌ای وجود ندارد و به علت سرکوبهای وحشتناک کمونیست‌ها در دهه‌های اخیر، احزاب و سازمانهای کمونیستی موجود، صرف‌نظر از درجه‌ی حقانیت تاریخی و دیدگاه‌های شان و درستی سیاست‌ها و عمل‌کردشان، هنوز نتوانسته‌اند از نفوذ قابل توجهی در میان توده‌های مردم برخوردار شده و رهبری مبارزه‌ی مسلحانه با اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده‌ی کرزای و مقابله بانفوذ طالبان را با صلابت پیش ببرند. نتیجه آن‌که باز هم بنیادگرایان طالبان که از پشتیبانی مرتجعین منطقه و جهان برخوردارند، برای برگشت به قدرت با اشغال‌گران به مقابله برخاسته و نیرو گرفته‌اند و از تمامی ظرفیت خیانت‌کاری برای سازش با امپریالیست‌های اشغال‌گر که خود فرزند آند، نیز برخوردار می‌باشند.

ندادن آلترناتیوی مشخص در مقابل شعار "خروج فوری و بی‌قید و شرط نیروهای

شخصی گفته می‌شود. اگر اظهاریه‌ها و اطلاعات مطرح شده، در نشان دادن ماهیت امپریالیستی تجاوزگر روشن‌گر می‌باشند، پس چه باک!

ممکن است انتقاد شما ناشی از این باشد که به دلیل اغتشاش فکری موجود در جنبش جهانی کمونیستی و ایران، هنوز نسبت به روسیه‌ی کنونی و کوبا توهمات وجود دارد و اتکاء به نظرات محافل صاحب نفوذ این کشورها، به آشفته‌گیهای نظری موجود، کمک می‌کند. البته حقیقتی در چنین انتقادی هست. توضیح این‌که ما بارها در ابتدای آوردن مقالات افشاگرانه در این بخش از نشریه، خاطر نشان می‌کردیم که نظرات مطرح شده ضرورتاً نظر حزب رنجبران ایران نیستند تا ابهامی پیش نیاید که سهوا این بار آن را ذکر نکردیم.

در انتقاد از مقاله دیگر رنجبر شماره ۳۶ در مورد افغانستان، قبل از این‌که به آن جواب دهیم باید از خود انتقاد کنیم که به دلیل نادقتی، سرنگونی حکومت دست‌نشانده‌ی سوسیال امپریالیست‌ها، به طالبان نسبت داده شده، در حالی که رژیم رفرمیستی - رویونیستی نجیب الله توسط بنیادگرایان معروف به مجاهدین سرنگون شد و خود این دارودسته نیز پس از ۴ سال بر تخت قدرت نشستن سرانجام در سال ۱۹۹۶ توسط اولترا بنیادگرایان طالبانی از قدرت به‌زیر کشیده‌شد و به طرف شمال افغانستان عقب نشینی نمود تا فرصتی دیگر دوباره به کمک امپریالیست‌ها به قدرت برسد!!.

و اما، تا آن جا که نقد شما به سرکوب جنبش نوپای ضد رویونیستی کمونیست‌های افغانستان توسط دارو دسته‌های پرچمی و خلقی می‌شود، حق کاملاً به جانب شماسست و تاکید روی آن نه در حدی که در مقاله آمده، ضروری بود تا توهمی نسبت به ماهیت ضد کمونیستی رژیم حاصل کودتای سوسیال - امپریالیسم در افغانستان، به وجود نیاید.

تاریخ افغانستان در سه دهه‌ی اخیر بار دیگر نشان داد که رهایی خلقهای افغانستان در گرو تکیه به این یا آن امپریالیسم نیست، حال چه از نوع امپریالیسم کلاسیک و چه از نوع سوسیال امپریالیستی آن! اما در مقایسه با حاکمیت مجاهدین شمال و طالبانهای جنوب که در برقراری حکومت‌های استبدادی مذهبی و پاپمال کردن حقوق مردم و برگرداندن افغانستان به عصر ماقبل قرون وسطا و از جمله ایجاد محدودیت‌های جهمی نسبت به زنان که نیمی از مردم افغانستان هستند، رژیم سکولار وابسته به سوسیال امپریالیسم افغانستان، دست به رفرم‌های نیم‌بندی زد که هیچ‌کدام از این دو جریان مذهبی به شدت



اوضاع... بقیه از صفحه آخر

از این رو، وقتی که ارتشهای آمریکا و انگلیس عراق را اشغال کردند، اولین کاری که انجام دادند گرفتن موسسات علمی و تحقیقاتی، کالجها و دانشگاهها بود و سوزاندن کتابخانهها و ارثیههای عراق که به غارت و تاراج برده شدند.

واقعیت گم و گور شدن ۵۵۰۰ عالم عراق پس از تجاوز آوریل ۲۰۰۳، که اکثریت آنها به اروپا، آسیای شرقی و کشورهای دیگر عربی مهاجرت کردند، صحت این ادعا را ثابت می کند. بقیه به قتل رسیدند و عالمای عراق از این حادثه درس گرفتند. بعد از ربه شدن دکتر علی محاویش، ناظم دانشکدهی مهندسی دانشگاه المستنصریه و پیداشدن جسد او، علمای عراق متوجه شدند که آنها در جوئی زندهگی می کنند که بعد از سقوط بغداد توسط مغولها در ۱۲۸۵... بی نظیر بود. برخی از آکادمیسینهای عراقی نامه ای دریافت کردند با گلوله هائی در آن. از ۵ استاد کالج پزشکی خواسته شد که به زندگی طولانی در خارج از عراق بروند.

دکتر رُبعی می گوید: تهدید جیمز بکر در رابطه با برگرداندن عراق به دوران ماقبل صنعتی، یعنی قرون وسطا... معنایش تخریب و نابودی کلیه راههای مقاومت و مخالفت بود که هلاکوخان در تهاجم وحشیانه اش انجام داد به طوری که آب فرات از خون کشته های انداخته شده در رود، سرخ شد و سیاه، با کتابهایی که به آن پرتاب کردند.

حقیقت این است که متجاوزان به روشنی، عظمت و معنای طرح علمی و تکنیکی در جزئیات اش، سیستم علمی و تکنیکی در هم ادغام شده ای که تضمین کننده استقلال ملی کشور بود، را متوجه شدند و آن را فاکتور مهمی دانستند که نمی توانستند از آن صرف نظر کنند. لذا چند روز بعد از اشغال، دکتر محمد الراوی سرپرست سندیکای پزشکان درمانی عراق و رئیس دانشگاه بغداد به قتل رسید. کشتارها بعد از آن به طور آشکاری در روز روشن شروع شد. ۱۵۰۰ متخصص سطح بالای عراق نظیر مُحی حسین استاد آنرویدینامیک و مهندسی هواپیما در دانشگاه تکنیک، دکتر مُهنه الدولیمی، استاد در همان دانشگاه، دکتر قلیب الحیتی استاد در مهندسی شیمی در همان دانشگاه، صرف نظر از هزاران کارخانه، آزمایشگاه و مرکز تحقیقاتی، به قتل رسیدند. اسرائیل بخشی از این عملیات پلید را به عهده داشت. سازمان جاسوسی اسرائیل، ارتش مخفی ۱۵۰ نفری را مامور کرد ۸۰۰ دانشمند

عراقی را که در لیست نامها داشتند یا از بین ببرند و یا وادار به مهاجرت به اسرائیل بکنند. در جریان اشغال در سالهای اخیر اسرائیل توانست بخشی از این دانشمندان را که به عراق خیانت کرده و خود را به بغل اسرائیل انداخته بودند، جذب کند. یکی از آنان کنعان مکیبا است که دکترای افتخاری به او داده شد. دیگران طاهر لیبیب و محمد ابو صالح که عنوان ماستر دریافت نمودند.

www.uruknet.info?p=42278

* * *

اسد: آمریکانیها به سوریه گفتند دانشمندان عراقی را نپذیریم، اکنون می دانیم چرا

راهها به سوی عراق: ۱۷ آوریل ۲۰۰۸ رئیس جمهور الاسد طی سخنرانی خود در اجلاس تجدید حیات پان-عربی و سر نوشت عربی در دمشق، نکته ای افشاشده ای را در مورد تجاوز به عراق، بر ملا کرد.

"ولی چند هفته بعد از سقوط بغداد، کالین پاول وزیر امور خارجه ای آمریکا به دمشق آمد و با غرور از کاری که ارتش اش در عراق انجام داده بود، صحبت کرد و اضافه نمود که سوریه نباید دانشمندان عراقی پناهنده را بپذیرد و در مورد ورود متفکران عراقی به سوریه هشدار داد. بعدها ما متوجه شدیم که هدف، قتل آنها توسط ارتش آمریکا بود. برای ما روشن شد که آمریکانیها می خواهند عراق از نظر امکانات باقی مانده از گذشته چنان نابود شود که دیگر قادر به تربیت روشن فکران جدید نگردد."

www.uruknet.info?p=43147

* * *

پزشکان عراقی می گویند:

"ما در هیروشیمای جدیدی زندهگی می کنیم"

شروود رُس: ۲۴ مارس ۲۰۰۸ آمریکا، انگلستان و اسرائیل تکه ای از خاورمیانه را به جهنم رادیو آکتیو تبدیل کرده اند. آنها این کار را با شلیک آنچه که "اورانیوم تضعیف شده" می نامند، انجام می دهند که در واقع مهمات آغشته به رادیو آکتیو هستند و این کشنده ترین سلاحهای تاکتیکی است که شاید هیچگاه توسط مغز پیچیده انسانی اختراع نشده بود.

برای کسانی که با شک برخورد می کنند در اینترنت می توان به انبوهی از دادهها دسترسی داشت: نظیر گزارش سال ۱۹۹۹ کمیسیون بین المللی انرژی اتمی به اعضای سرطان شناسی انجمن سلطنتی پزشکان انگلیس، به پزشکان معالج صدمات هسته ای در بیمارستان سربازان قدیمی صدمه دیده، به مقامات رسمی در زایشگاه و بیمارستان کودکان در بصره، به گزارش اسکات پیترسون در کریستیان ساینس مانیاتور. پیترسون در اوت ۲۰۰۳ برای یافتن

میزان رادیو آکتیو از کنتور گایگر ◀

عراقی را که در لیست نامها داشتند یا از بین ببرند و یا وادار به مهاجرت به اسرائیل بکنند. در جریان اشغال در سالهای اخیر اسرائیل توانست بخشی از این دانشمندان را که به عراق خیانت کرده و خود را به بغل اسرائیل انداخته بودند، جذب کند. یکی از آنان کنعان مکیبا است که دکترای افتخاری به او داده شد. دیگران طاهر لیبیب و محمد ابو صالح که عنوان ماستر دریافت نمودند.

اکنون روشن شده است که گروه بازرسان بدنام سازمان ملل که قبل از تجاوز آمریکا - انگلیس سراسر خاک عراق را گشتند، لیست نام دانشمندان عراق را به اسرائیل دادند.

دکتر رُبعی هم چنین می گوید: کشتن دانشمندان عراق بخشی از استراتژی "هرج و مرج سازنده" است که اشغالگران از موقع تهاجم از آن استفاده می کنند تا عراقیها را مطیع کرده و به انقیاد در آورند. بزرگترین هرج و مرج سازمان یافته نشان از حماقت، ناتوانی یا زبونی غیر قابل علاج آنها در برابر کاخهای دولت عراق، موسسات دولتی، بانکها، دانشگاهها، کارخانهها، مراکز مهندسی و ارتشی، موزهها، کتابخانهها و زیورالات عتیقه ای عراق داشت، که متجاوزان گستاخ به وجود آوردند. این "هرج و مرج زیان آور"، مثل خطوط رسم شده به طور اتفاقی در رایانه است. این عامل از دست دهی منابع عظیم مالی دولت عراق بود، که فساد بی سابقه، عمومیت یابی رشوه دهی برای پروژه های دروغین، نظیر رشوه دهی برای انتخاب شدن و شرکت در دولت فدرال را به وجود آورده است. هرج و مرج خوش قیافه نظیر پدیده ی فیزیکی، هدف عمده اش ایجاد آشوب و نابود کردن وحدت ملی و موجودیت کشوری است. با وجود این همزمان، آنها بزرگترین سفارت خانه ای آمریکا را در بغداد و ۱۴ پایگاه نظامی را در نقاط مختلف عراق، درست می کنند.

دکتر رُبعی می گوید که اولین بررسی در مورد قتل عام دانشمندان عراق، پزشکان معالج و مهندسان، توسط دکتر اسماعیل الجلیلی عراقی و تبعه ای انگلستان صورت گرفته و به اولین کنفرانس بین المللی در مورد کشتار آکادمیسینهای عراق که در مادرید پایتخت اسپانیا، ارائه گردید. این بررسی نشان داد که دکتر محاویش چهارمین ناظم به قتل رسیده در دانشگاه المستنصریه بود. قبل از وی، ناظمهای کالج پزشکی، آموزش و پرورش، و کالج حقوق به اضافه ی نایب ناظم های کالج های علوم، اقتصاد و مدیریت به قتل رسیده بودند. از روسای بخشها، سه نفر به قتل رسیدند: در قسمتهای زبان آلمانی، تعلیم و تربیت و مطالعه ای جهان عرب. این



قرار گرفته و با پخش اشعه طی زمانی طولانی صدمه بزند. مقاله تایمز هم چنین اشاره به مرگ ۲۴ سرباز اروپایی دارد که به‌عنوان سربازان صلح در بالکان بوده و امراض آنها توسط بسیاری دیگر گزارش شده‌بودند.

روبرتو گویازدا محقق آمریکایی از بخش تکنولوژی زیست محیطی دانشگاه سانتاکروز کالیفرنیا، محقق عالی در بررسی وضعیت سربازان زخمی شده از تشعشعات رادیواکتیو گلوله های شراپنل در جنگ خلیج می گوید "میزان بالایی از اورانیوم در ادرار همه، بعد از ۷ تا ۸ سال از پایان انفجارها، مشاهده شده است. آنانی هم که خاکستر اورانیوم را تنفس کرده بودند میزان زیادی از آن در بدن داشتند."

تام کاسیدی یک سرباز قدیمی آمریکا از بخش یکم سواره نظام که در عراق سالهای ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ بود، می گوید: "بعد از جنگ اول خلیج، سطح تشعشعات ۳۰۰ برابر وضعیت عادی شده‌بود. در اشغال جدید، گلوله های آغشته به اورانیوم تضعیف شده‌ی بیشتری به کار گرفته شد. اثراتش وحشتناک بودند. دنیس کین از بخش ۱۸ نیروی هوایی ارتش آمریکا و توفان صحرا که از "مرضی ناشناخته" رنج می برد می گوید که "دانش‌مندان نام آن را تجزیه‌ی سلولها می‌نامند و نمی دانند به چه علت این اتفاق برای سربازان می افتد. اما این در واقعیت مرض مربوط به تشعشعات است، چون که اورانیوم تضعیف شده در همه جا پخش شده

است." Uruknet.info?p=42361

(واقعیت این است که می‌دانند، اما "دموکراسی" امپریالیستی مانع از افشای آن است - رنجبر)



**بجز نوشته هایی که با
امضای تحریریه منتشر
می گردد و بیانگر نظرات
حزب رنجبران ایران می
باشد، دیگر نوشته های
مندرج در نشریه رنجبر
به امضا های فردی
است و مسئولیت آنها با
نویسندگانشان می باشد.**

که عضو انجمن سلطنتی پزشکان در انگلیس نیز هست در ۵ فوریه ۲۰۰۱ در نشریه کانترپانچ نوشت: "گرد و خاک صحرا مرگ آور شده است. بررسی‌های ما نشان می‌دهند که بیش از ۴۰٪ جمعیت حوالی بصره دچار سرطان خواهند شد. ما در هیروشیما جدیدی زنده‌گی می‌کنیم." (بصره ۷.۱ میلیون جمعیت دارد. آیا ۶۸۰۰۰۰ نفر دچار سرطان خواهند شد؟ در آن صورت تعداد قربانیان از صدمات رادیواکتیو در هیروشیما و ناکازاکی بیشتر خواهد شد).

در همان مقاله گزارش شده که از ۱۹۹۰ به این سو، نرخ رشد گرفتار شدن به غده‌ی سرطانی ۶۰٪ افزایش یافته، به طور مشابهی، میزان دچار شده‌گی به سرطان در ساریو در بمبارانهای ۱۹۹۶ در ۵ سال گذشته، ۳ برابر شده‌است و خودکارکنان ناتو و سازمان ملل در منطقه نیز چنین شده‌اند.

دکتر زناد محمد، کارمند در بخش مامائی بیمارستان آموزشی بصره می‌گوید که در عرض ۳ ماه از شروع ماه اوت ۱۹۹۸، ۱۰ نوزاد بدون سر، ۸ تا با سرهای به‌طور غیر عادی بزرگ و ۶ نوزاد با دست و پای ناقص بودند (رجوع کنید به سایت جهان سوسیالیستی ۸ سپتامبر ۱۹۹۹. و روزنامه انگلیسی گاردین گزارش داد که موارد سرطانی در زایشگاه بصره از ۸۰ نفر در سال ۱۹۹۰ به ۳۸۰ نفر در سال ۱۹۹۷ افزایش یافته‌است.

فیل گاردنر گزارشگر از بسامه ال‌اسام، دکتر امراض زنانه، در بیمارستان معنون بغداد نقل می‌کند: "من طی ۷ سال این مرض در حال افزایش را بررسی کرده‌ام. ما با نقصانهای مادرزادی مواجه نبوده‌ایم، اما اخیراً سقط جنین اجباری ناشی از نقصانهای مادرزادی روی می‌دهند. در گذشته شاید ماهی یک بار چنین می‌شد. اما اکنون ۲ تا ۳ سقط جنین در روز را شاهدیم." (یعنی هزار بار در سال؟)

و اما پزشکان آمریکایی چه می‌گویند: سرهنگ آساف دوراکوویچ، رئیس قبلی بخش پزشکی هسته‌ای بیمارستان ویلمینگتون می‌گوید او ایزوتوپ اورانیوم را در خون سربازان شرکت کننده در جنگ خلیج فارس یافته بود. نیویورک تایمز در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۱ از قول دوراکوویچ نوشت که "اورانیوم تضعیف شده و از جمله اورانیوم ۲۳۶ در ۶۲٪ سربازانی که معاینه کرده‌بود، مشاهده شد. این عناصر در بدن آنها جای گرفته و می‌تواند به بروز ناراحتی بیانجامد." او خاطر نشان می‌کند که "اورانیوم می‌تواند وارد جریان خون شود و در استخوان، غده‌های لنفاوی، ششها و کلیه‌ها

استفاده کرد که رقمی بین ۱۰۰۰ تا ۱۹۰۰ برابر بیش از حد معمول را در مناطقی از بغداد نشان می‌داد که بمبهای نفوذکننده در آنجا منفجر شده‌بودند. گفته می‌شود که یک چنین بمبهای بیش از یک تن اورانیوم تضعیف شده را در خود جای می‌دهند.

برای درکی کوتاه از جنگ رادیواکتیو رجوع شود به کتاب کریستیان شرر به نام "اورانیوم تضعیف شده و آزادی عراق"، محقق در انستیتوی صلح هیروشیما منتشر شده در ۱۳ آوریل ۲۰۰۳ در znet. شرر می‌گوید: "بر اساس ۴۸ مین گزارش کمیته‌ی سازمان ملل در رابطه با تشعشعات اتمی در ۲۰ آوریل ۱۹۹۹، ازدیاد مرگ ناشی از اورانیوم تضعیف شده بین ۱۹۹۱ و ۱۹۹۷، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به نیم میلیون نفر تخمین زده می‌شود. باتوجه به این‌که حدود ۷۰۰ تا ۸۰۰ تن اورانیوم تضعیف شده در بمباران مناطق نظامی در جنوب عراق مورد استفاده قرار گرفته بود. چنین مقداری از اورانیوم، نیم میلیون انسان را مبتلا ساخت و علت مرگشان گردید."

شرر نوشت: "در سال ۱۹۹۱، تجهیزات آغشته به اورانیوم تضعیف شده عمدتاً ضدتانکها در منطقه‌ی کویری جنوب بصره به کار رفت، در حالی که در جنگ کنونی این تجهیزات در تمامی عراق مورد استفاده واقع شدند، نظیر بغداد، موصل، تکریت و شهرهای دیگر که انسانهای زیادی ساکن بودند." او افزود بر پایه‌ی گزارش آژانس از تجارب گذشته، تعداد کشته‌شده‌ها شاید در چند سال آینده به مراتب از ارقام فوق بیشتر بشود!

شرر ضمناً یادآور شد که کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در سال ۱۹۹۶ اعلام نمود که اورانیوم تضعیف شده سلاح کشتار جمعی است و آنانی که این سلاح را به‌کار می‌برند مرتکب جرم علیه بشر می‌شوند. در میان استفاده‌کننده‌گان: رئیس جمهور بوش پدر، بیل کلینتون، آنانی که بالکان را آلوده به تشعشعات رادیواکتیو کردند، و ساکنان کنونی کاخ سفید، قرار دارند.

بگذارید از زبان پزشکان عراقی ماجرا را بشنویم: دکتر جواد العلی پزشک معالج سرطان در بیمارستان بصره و پرفسور حسام الجرموکلی از دانشگاه بغداد می‌گویند: "میزان مرگ و میر در عراق به خاطر دچار شدن به سرطان، ناشی از جنگ رادیولوژیکی آمریکا، از سال ۱۹۹۱ به سرعت روبه افزایش گذاشته‌است" (بر اساس گزارش آنها در اول دسامبر ۲۰۰۲ در سالون یادبود قربانیان هیروشیما). العلی



اهمیت کلمبیا در آمریکای لاتین و جایگاه نیروی مسلح انقلابی کلمبیا (فارک) در آن از زبان یک چریک

اهمیت کلمبیا در آمریکای لاتین و جایگاه نیروی مسلح انقلابی کلمبیا (فارک) در آن از زبان یک چریک

نظام جهانی سرمایه که بنابر خصلت‌اش بحران‌زا است در حال حاضر خود به یک بحران در زندگی بشر تبدیل شده است. میلیتاریسم ویرانگر و گرسنه‌گی و فقر جهانی، همراه با خشونت، بی‌کاری و بی‌خانمانی گسترده، عروج بنیادگرایی‌های مذهبی، شیوع اندیشه‌های شوونیستی ملی و نژاد پرستانه و بالاخره تخریب محیط زیست که از تبعات و عوارض عمل‌کرد این نظام است، در اقصا نقاط جهان بیداد می‌کنند. این نظام که با پشت سر گذاشتن بحران‌های ادواری خود در گذشته، اکنون با یک بحران ساختاری جهانی روبه‌رو شده است، برای نجات خود تلاش می‌کند تمام گستره‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بشر را به تسخیر درآورده و مردم جهان را در باتلاق‌های آشفته‌گی، آشوب و هرج و مرج امپراطوری "نظم نوین جهانی" مورد استثمار و ستم بیش از پیش گرفتار سازد.

اما کمونیست‌ها، نیروهای آزادی‌خواه و عدالت‌پرور و حتی بخشی از ملی‌گرایان استقلال طلب در سراسر جهان در تمام این دوره تسلیم نشده و مبارزات خود را در راه گسست از این نظام و یا اعتراض به بربریت سرمایه، سازمان داده‌اند. جنبش‌های سوسیالیستی و آزادی‌بخش ملی در قرن بیستم که محصول عمل و اندیشه‌های بشریت زحمت‌کش و ملت‌های استبداد زده دریند، در پی‌کار سهمگین طبقاتی و ملی علیه نظام جهانی بوده‌اند، امروز نیز در گستره‌های گوناگون و با شیوه‌های متفاوتی در سراسر جهان از جمله در کشورهای پیرامونی نظیر عراق، فلسطین، نپال و... در آسیا و یا ونزوئلا، بولیوی، اکوادور و... خود را به منصفه‌ی ظهور می‌رسانند.

در شماره‌های پیشین "رنجبرماهانه"، در بررسی جایگاه و اهمیت کشورهای خاورمیانه به‌ویژه کشورهای "جلو جبهه"، اشاره کردیم که شکست پروژه‌های آمریکا در خاورمیانه شرط لازم برای ایجاد شرایط مناسب در جهت ترقی، رفاه و استقرار عدالت اجتماعی در کشورهای مناطق مختلف در جهان است. ولی این نکته به هیچ نحوی به این معنی نیست که ما به اهمیت مبارزاتی که امروز مردم مناطق مختلف جهان به‌ویژه در آمریکای لاتین، به جلو می‌برند، کم بها دهیم.

خود را از مدار فلاکت بار "حیات خلوت" آمریکا رهائی دهند، سرنگون سازند.

دولت آمریکا از صف آرائی نیروهای نظامی کلمبیا در مرزهای ونزوئلا (شمال شرقی کلمبیا) و اکوادور (جنوب غربی کلمبیا) دو هدف مشخص دارد. یکم این‌که هیئت حاکمه‌ی آمریکا تلاش می‌کند تا با سرنگونی دولت‌های چاوز و کوریا، از گسترش اندیشه‌های رهائی‌بخش گسست از حیات خلوت آمریکا به دیگر کشورهای آمریکای لاتین جلوگیری کند. آمریکا از این‌که راه و روش چاوز و کوریا ممکن است به عنوان الگوهای مناسب رهائی‌مورد استفاده‌ی مردمان کشورهای آن قاره قرار گیرند، هراس دارد. دوم این‌که آمریکا و "همدستان" کمپرادور او در کلمبیا (اوربیه، رئیس جمهور کلمبیا و همکارانش) فارک را که در نتیجه‌ی مبارزات مسلحانه‌ی توده‌ای مداوم و پایداری در ۴۴ سال گذشته (۱۹۶۴-۲۰۰۸) موفق شده که بخش قابل توجهی از خاک کشور کلمبیا، به‌ویژه در مناطق مرزی کلمبیا با ونزوئلا و اکوادور، را از حاکمیت نظامی و سیاسی دولت مرکزی (بوگوتا) رها سازد، یک خطر جدی و استراتژیک محسوب می‌دارند. مضافاً کشور کلمبیا از نظر پیشینه‌ی تاریخی (تجزیه و جدائی منطقه پاناما از بدنه کشور کلمبیا در سال ۱۹۰۳ و به‌راه‌انداختن کانال پاناما توسط آمریکا) و ملاحظات ژئوپولیتیکی در صد سال گذشته به یکی از ارکان‌های اصلی در پروژه‌ی "حیات خلوت" و تسلط بلامنازع آمریکا بر آمریکای لاتین تبدیل شده است.

امروز کلمبیا به قول خاویه جرال‌دو توسط حامیان "دمکراسی نسل کش" اداره می‌شود. در این "دمکراسی" ثروتمندترین ۱٪ جمعیت، ۴۵٪ ثروت را در کنترل خود داشته و نصف زمین‌های کشاورزی متعلق به ۳۷ نفر کلان ملاک است. اکثریت مردم کلمبیا معیشت زندگی خود را با استفاده از ۳٪ زمین‌های کشت تامین می‌کنند. در صورتی‌که ۳٪ ملاکین بیش‌تر از ۷۰٪ زمین‌ها را در اختیار خود دارند. (رجوع کنید به: جیمس جی. بریتین، "سازمان فارک در کلمبیا" چاپ نیویورک، ۲۰۰۵ و خاویه جرال‌دو "کلمبیا: دمکراسی نسل کش"، چاپ نیویورک، ۱۹۹۶).

کلمبیا در کشت کوکائین مقام اول را در جهان دارد. بخش‌های بزرگی از مزارع کشت کوکائین عملاً در حاکمیت و کنترل مافیایا و خانهای مواد مخدر قرار دارند. خانهای مافیایا هر یک صاحب ارتش‌های

خصوصی شبه نظامی هستند که در

واقعیت این است که امروز توجه و حساسیت ابر قدرت افکار عمومی بین‌المللی منجمله جنبش‌های صلح و کارزارهای ضد جنگ به دلایلی روشن معطوف به افشاء و بررسی جنایات آمریکا در خاورمیانه "بزرگ" گشته‌اند. ولی بررسی اوضاع نظامی و سیاسی در آفریقا و آمریکای لاتین نشان می‌دهد که نه تنها نظام جهانی در آن مناطق نیز به ویران‌گریهای نظامی، تاراج منابع طبیعی و ملی شدت بخشیده، بلکه کمونیست‌ها، نیروهای دموکرات و بخش قابل توجهی از ملی‌گرایان استقلال طلب نیز در آن کشورها به مبارزات خود در جهت گسست از نظام جهانی، شدت بخشیده‌اند.

در بخش اول این نوشته، بعد از اشاره به مداخلات نظامی دولت کلمبیا به مناطق مرزی کشورهای همسایه (اکوادور و ونزوئلا) در ماه مارس ۲۰۰۸، اهمیت ژئوپولیتیکی و اوضاع سیاسی و اقتصادی کشور کلمبیا و سیاست‌های کمپرادوری حاکمان، آن‌را به‌طور مختصر مورد بررسی قرار می‌دهیم. سپس در بخش دوم، جایگاه و چند و چون سیاست‌های فارک را از زبان یکی از رهبران چریک آن سازمان بازگو می‌کنم. مترجم و تنظیم‌کننده: ن.ناظمی.

اهمیت ژئوپولیتیکی کلمبیا

از اواسط قرن نوزدهم و با اوجگیری جنبش‌های ضد استعماری در آمریکای لاتین تحت رهبری سیمون بولیوار، کلمبیا که منطقه آمریکای مرکزی را به آمریکای جنوبی متصل می‌سازد، اهمیتی ژئوپولیتیکی در کیفیت مبارزات مردم آن منطقه و در سیاست‌های امپریالیستی آمریکا پیدا کرد.

در حال حاضر نومحافظه‌کاران حاکم بر کاخ سفید با مسلح کردن ارتش کلمبیا تحت رهبری دولت آوارو ارویبه، قصد دارند که با ایجاد یک سری جنگ‌های نیابتی - مرزی "ساخت آمریکا"، دولت‌های ملی هوگو چاوز در ونزوئلا و رافائل کوریا در اکوادور را که در سال‌های اخیر موفق شده‌اند که مردم



اروپا رد شده است. نومحافظه کاران حاکم بر کاخ سفید سازمان فارک را یک سازمان " تروریستی " معرفی و ترسیم می‌کنند. آنها در تلاش هستند که با بهراه انداختن یک جنگ نیابتی (مسلح ساختن ارتش رژیم اوربیه و شبه نظامیان متعلق به خانها و مافیای مواد مخدر با پیشرفته ترین سلاحها منجمله سلاحهای شیمیائی) نه تنها سازمان فارک را سرکوب و منهدم سازند، بلکه دولتهای ملی چاوز و کوریا را نیز در ونزوئلا و اکوادور ساقط کنند.

هیئت های حاکمه آمریکا در براه انداختن جنگ های نیابتی برای پیشبرد پروژه جهانی خود ید طولائی در تاریخ صد ساله امپریالیسم دارند. آنها چندین بار با بهراه انداختن جنگ های نیابتی در شبه قاره هندوستان (از طریق پاکستان) ، سپس در خاورمیانه (از طریق اسرائیل) و بعدا در جنوب قاره آفریقا (از طریق کشور آفریقای جنوبی) و هم اکنون در آفریقای شرقی و مرکزی (از طریق اتیوپی) توانسته‌اند به نفوذ و گسترش نظامی خود در آن مناطق شدت بخشند.

هدف نومحافظه کاران در این جنگ نیابتی (حمله نظامی کلمبیا به اکوادور به بهانه تعقیب اعضای فراری فارک) این است که مثل سناریوی عراق افکار عمومی بین المللی را فریب داده و با تحریف واقعیتها و اشاعه بهتان و دروغ چنین بنمایانند که دولت چاوز به سازمان فارک که یک سازمان " تروریستی " است ، کمک های عظیم نظامی و مالی می‌کند.

واقعیت اینست که چاوز و کوریا به عنوان دو رهبر ضد امپریالیست مثل اسلاف خود در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی (مصدق ، سوکارنو ، قوام نکرومه و...) با این‌که مخالف با مرام کمونیستی هستند ، ولی به هیچ‌وجه ضد کمونیست نیستند . آنها با این‌که معتقد به مبارزات وسیع نافرمانی های غیر مسلحانه و سیاست های پارلمانتاریستی هستند، ولی معتقدند که فارک یک سازمان تروریستی نبوده و نیست و خواسته های بخش اعظمی از مردم کلمبیا را نمایندگی می‌کند.

در اینجا برای این‌که سازمان آزادی‌بخش فارک را که امروز عملا به یک دولت خودگردان بدیل در کلمبیا تبدیل شده است ، بیشتر و بهتر بشناسیم، نکات اصلی مطالبی را که یکی از رهبران چریک فارک (رود ریگو گراند) درباره موقعیت سیاسی - نظامی و جایگاه فارک در کلمبیا مطرح ساخته است ، به‌طور مختصر

توضیح می‌دهیم . این مطالب طی یک

علیه یکی از پایگاههای سازمان فارک (که گروگانها در آنجا نگهداری می‌شدند) باعث شد که یازده نفر از نمایندگان عضو پارلمان (گروگانها) کشته شوند . رژیم اوربیه سازمان فارک را متهم به قتل گروگانها کرد . در صورتی‌که خبرنگاران خارجی گزارش دادند که گروگانها در جریان درگیریهای نظامی بین چریکهای فارک و مامورین انتظامی رژیم به‌طور تصادفی به هلاکت رسیده بودند .

در پائیز ۲۰۰۷ ، هوگو چاوز که رابطه ای دوستانه با سازمان فارک دارد ، به‌طور فعال برای آزادی دیگر گروگانها که سالها است در کمپهای فارک در داخل خاک کلمبیا نگهداری می‌شوند ، وارد مذاکره با رهبری فارک گردید . این مذاکرات باعث گشت که در ژانویه و فوریه ۲۰۰۸ ، دهها نفر از گروگانها آزاد گردند . به‌دنبال این پیروزی ، چاوز که فعالیتهايش مورد حمایت شخصیت های معروف بین المللی قرار گرفته است ، تقاضا کرده است که سازمان فارک به‌عنوان یک " ارتش " که دارای اهداف معین و منسجم سیاسی است ، مورد شناسائی مجامع بین المللی قرار گرفته و مثل سازمان آزادی‌بخش فلسطین (در دهه های ۱۹۷۰-۱۹۹۰) در سازمان ملل نماینده در سطح " ناظر " داشته باشد . به عقیده چاوز اگر پیشنهاد او مورد تصویب مجامع و سازمانهای بین المللی (مثل سازمان ملل متحد ، اتحادیه اروپا و سازمان کشورهای قاره آمریکا) قرار گیرد ممکن است کلیه گروگانها در کمپ های فارک از یک سو و زندانیان سیاسی رژیم کلمبیا (که عمدتا اعضای فارک هستند) از سوی دیگر، بعد از یک سری مذاکرات آزاد گردند . پیشنهاد و تقاضای چاوز که از طرف پارلمانهای کشورهای ونزوئلا و اکوادور، سازمانهای متعدد چپ و مارکسیست های آمریکا و تعدادی از هنرمندان سینمای آمریکا (مثل الیوراستون ، شان پن و...) مورد تائید و حمایت قرار گرفته است ، اگر مورد قبول مجامع و قوانین بین المللی قرار گیرد ، در آن صورت دولت کلمبیا و همچنین سازمان فارک متقبل خواهند شد که قوانین بین المللی و کنوانسیونهای ژنو را در مورد زندانیان خود رعایت کنند .

اگر پیشنهاد چاوز مورد تائید سازمان ملل متحد قرار گیرد در آن‌صورت سازمان فارک نیز مثل سازمان آزادی‌بخش فلسطین به نشست های سازمانهای بین المللی ناظر اعزام خواهد کرد . ولی این پیشنهاد از طرف رژیم بوش ، رژیم اوربیه و اتحادیه

سطوح مختلف و به‌طور نیمه علنی با رژیم اوربیه همکاریهای نزدیک دارند . اوربیه خودش و اعضای خانواده اش به‌طور مستقیم با قاچاقچیان مواد مخدر ارتباط دارند .

در دهه‌ی ۱۹۹۰ ، دولت کلینتون تحت نام " برنامه‌ی کلمبیا " ، وسائل نظامی عظیمی همراه با " عملیات ویژه " (اعزام سری متخصصین نظامی آمریکائی به کلمبیا برای آموزش و پرورش نظامیان کلمبیائی در جهت قتل عام و سرکوب سازمان فارک) به بهانه " جنگ علیه صدور و قاچاق مواد مخدر " ، در اختیار دولت کلمبیا گذاشت . بعد از تسخیر کاخ سفید توسط نومحافظه کاران ، رژیم بوش " برنامه‌ی کلمبیا " را به " برنامه‌ی پاتریوتو " تغییر نام داده و بعد از آن در تجاوزات و حملات نظامی علیه پایگاه های سازمان فارک به‌طور مستقیم و علنی تحت نام " مبارزه علیه تروریسم " شرکت جست . در سالهای ۲۰۰۱-۲۰۰۲ ، آمریکا و متحدینش در " اتحادیه اروپا " به‌طور رسمی سازمان فارک را در لیست سازمانهای " تروریست " قرار دادند . ولی واقعیت این‌است که در کلمبیا مردم روستا و شهر پیوسته قربانی تروریسم دولتی - شبه نظامی رژیم هستند . به‌عنوان بخشی از تشدید کمپین های سرکوب‌گرانه علیه مردم کلمبیا ، رژیم بوش با هم‌دستی شبه نظامیان و نیروهای مسلح رژیم اوربیه، مرتکب تجاوزات متعددی منجمله " سوزاندن زنده زنده‌ی کودکان " و استفاده از " اره برقی برای قتل دیگران " شده‌اند . (رجوع کنید به : جیمس بریتین ، " فرار، جنگ و یا مرگ در کلمبیا : چگونه شبه نظامیان کودکان را زنده زنده سوزانده و دیگران را با اره برقی می‌کشتند ، " - نشریه " کانتر پانچ " ، شماره ۱۲ و ۱۳ مارس ۲۰۰۵) . مضافا ، بوگوتا و واشنگتن در جنگ خود علیه فارک و مردم کلمبیا از دود و بخار شیمیائی که قرار است برای انهدام کوکا به‌کار برند ، به‌عنوان یک اسلحه در جنگ علیه فارک استفاده می‌کنند .

در ماههای اخیر مسئله ای که به‌عنوان یک امر انسانی توجه مردم و رسانه ها را در جهان جلب کرده است ، تبادل زندانیان سیاسی و گروگانها از طرف رژیم و سازمان فارک می‌باشد . در ژوئن سال ۲۰۰۷ ، در جریان مذاکره برای آزادی ۱۲ نفر از اعضای پارلمان کلمبیا که توسط فارک دستگیر و " ربوده " شده بودند ، یک واحد ضد چریکی که ترکیبی از نیروهای دولتی و شبه نظامیان بود با یک حمله تهاجمی



مصاحبه طولانی با گراند در شهر هاوانا توسط ژان بالو که استاد تاریخ سیاسی در دانشگاه لوزان سوئیس است، تهیه و تنظیم گشته است. نکات مهم این مطالب به قرار زیر هستند:

۱ - فارک یک جنبش سیاسی - نظامی است که از حق حیات خود، یعنی قیام علیه رژیمی که یک نوع "دمکراسی کاغذی" را اعمال می‌کند، استفاده می‌نماید. عمل فارک عکس العمل به جنگی است که توسط هیئت حاکمه کلمبیا بر آن تحمیل می‌شود. تروریسم دولتی دهه هاست که توسط رژیم به عنوان "مکانیسم انهدام" علیه مردم بهکار گرفته شده است.

۲ - بدون تردید منبع مالی جنگ علیه مردم را ثروتمندان کلمبیا تشکیل می‌دهند. فارک نیز با دستگیری بعضی از این ثروتمندان هزینه‌های جنگ توده‌ای را (از طریق اخذ مالیات از آنها) تامین می‌سازد. همان‌طور که می‌دانید در کشورهای مثل سوئیس و یا فرانسه و ممالک متحده اگر کسی از پرداخت مالیات سرپیچی کند بالاخره به زندان می‌افتد. امروز فارک در کلمبیا در حال ساختمان یک دولت جدید است و مردم پولدار و ثروتمند باید به این دولت جدید مالیات بپردازند. بدین شکل که اگر فردی و یا شرکتی (منجمله شرکت‌های خارجی) در سال یک میلیون دلار و یا بیشتر درآمد و سود داشته باشند، باید ۱۰٪ آن را در اختیار جنبش قرار دهند. اگر کسانی از این امر بعد از اخطار از طرف مامورین امور مالی فارک، سرپیچی کرده و از دادن مالیات خودداری کنند، در آن صورت دستگیر و به زندان فرستاده می‌شوند. ما در مذاکرات خود با خویشان و آشنایان این زندانیها به توافق رسیده ایم که اگر این افراد ثروتمند تقبل کنند که مالیات خود را در وقت مناسب در اختیار ماموران امور مالی فارک قرار دهند، آزاد خواهند گشت و لاجرم تعداد این نوع زندانیها به تدریج کاهش پیدا خواهد کرد.

۳ - سازمان فارک که در حال حاضر در پروسه‌ی ایجاد و ساختمان نهادهای مختلف یک دولت جدید است، همیشه یک جنبش "متکی به خود" بوده است. به عبارت دیگر، این جنبش از منابع متعلق به خود تغذیه کرده و عمل می‌کند و هیچ وقت وابسته به هیچ نوع کمک مالی از منابع خارجی نبوده است. این جنبش دارای نهادهای اقتصادی مستقل منجمله نیروها و منابع تولیدی متعلق به خود است و این امر فارک را قادر ساخته است که روی پای خود ایستاده و نه تنها به بقای خود در ۴۳ سال گذشته ادامه دهد

، بلکه پایگاههای خود را به عنوان یک دولت خودگردان بدیل "در بین اقشار مختلف مردم کلمبیا در شهرها و روستاها گسترش دهد.

طی حداقل سه دهه‌ی گذشته، فارک منابع مالی خود را به عنوان یک دولت خودگردان بدیل چندگانه ساخته و در حیطه‌های گوناگون سرمایه‌گذاری کرده است که اهم آنها عبارتند از: تولید محصولات کشاورزی، استخراج معادن، وسایل حمل و نقل، دامداری، امور عمرانی راه و ساختمان و ...

۴ - کشور کلمبیا در دوره‌ی رسوخ و گسترش سیاست‌های نئولیبرالیستی "بازار آزاد" که توسط دولت به زور سرنیزه بر مردم و به‌ویژه زحمت‌کشان روستاها، اعمال گشت، دست خوش تغییرات بزرگی قرار گرفت. در پروسه این دگرپرسی میلیونها دهقان مجبور شدند که به‌خاطر بقای خود و فرار از گرسنگی به تولید محصولات روی آورند که بازار آزاد نئولیبرالی از آنها می‌خواست. به کلامی دیگر، در نتیجه‌ی هجوم کمپانیهای فراملی، اکثر دهقانان از کشت محصولات سنتی کشاورزی خود مثل قهوه، ذرت، موز، پنبه و... محروم شده و اجبارا به کشت کوکا روی آوردند.

چون فارک عمدتا یک جنبش روستائی است در نتیجه با این واقعیت در تماس مستقیم قرار داشت و هیچ حقی نداشت که از دهقانان بخواهد که از کشت به اصطلاح محصولات مخدر دست بردارند، مگر این‌که یک بدیل قابل اجرا و مناسبی را ارائه می‌داد. بدین مناسبت جنبش فارک در سالهای ۱۹۹۹ - ۲۰۰۲ طی مذاکراتی با نمایندگان رسمی کشورهای کانادا، اتحادیه اروپا، ژاپن و سازمان ملل متحد (آمریکا از شرکت در این مذاکرات خودداری کرد) پیشنهاد داد که دولت کلمبیا به عوض اعمال زور و سرکوب از مجامع بین‌المللی بخواهد که در روستاهای کلمبیا به سرمایه‌گذاری در امور اجتماعی، بهداشتی و آموزش و پرورش پرداخته و به تدریج کشاورزان را ترغیب کنند (!) که از کشت خشخاش و کوکا خودداری نمایند. ولی دولت کلمبیا حاضر نشد که با پیشنهاد فارک که بدیل مناسبی در جهت بهبود وضع معیشتی دهقانان بود، موافقت کند و به بدیل خود که زورگوئی و سرکوب بود، ادامه داد. در صورتی‌که اگر این پیشنهاد قبول شده و به مورد اجرا گذاشته می‌شد امکان زیادی بود که در آینده به عنوان یک الگو از طرف شرکت‌کنندهگان در آن نشست‌ها در کشورهای دیگر قاره آمریکا - اکوادور، پرو، کلمبیا و... - که با این مسئله روبه‌رو

هستند، نیز پیاده شود. مضافا فارک معتقد است که جوامع بین‌المللی منجمله دولت کلمبیا، باید برای حل مسئله مواد مخدر، کشت و فروش آن را قانونی سازند. چون کشت و فروش این مواد غیر قانونی و زیرزمینی است در نتیجه در صد سود آن در انباشت سرمایه "محیرالعقول" و نجومی است. در حال حاضر تحقیقا ۶۸ میلیارد دلار پول در جهان به‌خاطر قاچاق مواد مخدر در گردش است و واقعیت اینست که بعضی‌ها حاضرند به هر جنایتی دست بزنند تا بلکه به بخشی از این پول دسترسی پیدا کنند. بدون تردید - قاچاق مواد مخدر در وحله‌ی اول یک مسئله‌ی اقتصادی است. ولی می‌توان آن را از طریق ارائه‌ی یک پیشنهاد سیاسی حل کرد. با قانونی ساختن تولید و فروش مواد مخدر در صد سود سرسام آور آن کاهش فوق‌العاده‌ای خواهد کرد و در نتیجه انگیزه برای سرمایه‌گذاری در کشت و تولید آن نیز به‌طور قابل توجهی نزل خواهد یافت و دولت‌ها موفق خواهند شد که بازار فروش و صدور آن را کنترل کنند. در دهه‌ی ۱۹۳۰ قانونی ساختن تولید و فروش ویسکی در آمریکا و سپس در اوائل دهه‌ی ۱۹۵۰ قانونی ساختن تولید و فروش خشخاش در چین، نتایج و پی‌آمدهای مثبت و مناسبی نصیب دولت‌ها و مردم ساخت. به هر رو، جنبش فارک به عنوان یک دولت خودگردان بدیل، هیچ نقشی در قاچاق، تولید، حمل و نقل، تجارت و یا صدور مواد مخدر ندارد. برعکس، فارک همیشه آمادگی خود را برای همکاری با جوامع بین‌المللی منجمله دولت ممالک متحده، در جهت حل مسئله قاچاق مواد مخدر که به سان مرض وبا است، اعلام کرده است.

۵ - باید اشاره کرد که در حال حاضر کلمبیا سومین کشور بزرگ دریافت‌کننده‌ی مهمات نظامی از آمریکا (بعد از اسرائیل و مصر) است. در دوره‌ی "برنامه کلمبیا"، دولت کلینتون ۷ میلیارد دلار قرض در اختیار دولت کلمبیا برای خرید اسلحه قرار داد. در همان دوره (۱۹۹۵-۲۰۰۰)، دولت کلمبیا ۱۲٪ مالیات برای جنگ را در کشور عملی ساخت و در سال جاری (۲۰۰۷) آن رقم ۸٪ افزایش یافته است. علیرغم میلیاردها دلار هزینه‌ی جنگی، دولت عاجز است که ضربه‌ی تعیین‌کننده‌ی ای بر پیکر سازمان فارک وارد آورد. تاریخ فارک که در سال ۱۹۶۴ در ایالت مارکتالیا تاسیس یافت، نشان می‌دهد که دولت‌های آمریکا و کلمبیا نتوانستند در سرکوب و انهدام فارک با کامیابی روبه‌رو گردند. درحال



ادامه دهند و یا با سازمان فارک وارد مذاکره شده و حق تعیین سرنوشت مردم کلمبیا را بپذیرند. تبادل زندانیان بین دولت بوگوتا و فارک شاید فرصت مناسبی برای آغاز این مذاکرات در جهت استقرار صلح و عدالت اجتماعی در کلمبیا باشد. فارک امیدوارانه منتظر است که مجامع بین المللی، دولتها و ملتها، احزاب و سازمانهای چپ در این امر - پایان جنگ و آغاز مذاکره صلح - از خواسته های دولت خودگردان فارک و اکثریت مردم کلمبیا حمایت کنند.

منابع

- ۱ - ماهنامه "مانتلی ریویو"، شماره سپتامبر ۲۰۰۵.
- ۲ - نشریه "کانتر پانچ"، ۱۲ و ۱۳ مارس ۲۰۰۵.
- ۳ - "مصاحبه ژان باتو با رود ریگو گراند" در ماهنامه "مانتلی ریویو"، شماره مارس ۲۰۰۸.



ازنامه های ... بقیه از صفحه ۱۲

میکنند که خروج نیروهای آمریکا و متحدان آنها باعث بروز جنگ و برانگیزی وحشتناک خواهد شد و نقشه های طولانی مدت برای ماندن در سرزمینهای اشغالی را تبلیغ می کنند؟

نباید غیر مستقیم و با توجهات دیگری در این دام امپریالیستی افتاد؟ مبارزه برای خروج ارتشهای متجاوز از جمله افغانستان، اولاً به مفهوم دفاع از اصل حق تعیین سرنوشت ملتها به دست خودشان است و این که هیچ ملتی به بهانه ای «آزاد» کردن ملتی دیگر حق دخالت و تجاوز به سرزمین ملتی دیگر را ندارد. ثانیاً این شعار به بالا رفتن آگاهی ملل کشورهای امپریالیستی و رشد مبارزه در خارج از کشورهای اشغال شده علیه امپریالیسم سلطه طلب و متجاوز، کمک می کند. ثالثاً همبستگی و احترام متقابل ملل جهان را نسبت به هم افزایش می دهد و جنگ ناعادلانه و تجاوز گرانه طلبان را در انظار عمومی جهانیان منفرد می نماید.

عدم درک جایگاه درست هر تضاد در پدیده ی بخرنجی که شامل تضادهای گوناگون است و نهایتاً عدم شناخت نقش آن در خدمت به امر انقلاب جهانی و کشوری پرولتاریا و تضعیف ارتجاع، به پاسیویسم می انجامد و یابه گمراهی و فرار گرفتن در صف متجاوزان ختم می شود! در عین حال ضروری

است عمیقاً درک کنیم که پشتیبانی

دانش آموزان و دانشجویان را در "جنبش بولیواری" سازمان داده و توسط آنها در جنبش های دانشجویی، کارگری، دهقانی و زنان حضور فعال داشته باشد. در این برهه از تاریخ، فارک با حمایت این جنبش های اجتماعی، خود را برای گسترش خیزش ها و قیام های توده ای شهری آماده می کند. هدف فارک از این تدارکات، برپائی یک دولت جدید آشتی ملی تحت رهبری حزب کمونیست کلمبیا است که زیر زمینی و کاملاً مخفی است.

۷ - در طول بیست سال گذشته، با این که فارک یک جنبش اساساً روستائی باقی مانده است ولی با اتحادیه های کارگری و شوراهای زنان همکاری های نزدیک داشته و موفق شده است که شرکت زنان را از ۱۴٪ در دهه ی ۱۹۸۰ به ۴۰٪ نیرو در صف چریکها افزایش دهد. اکثر زنان پیش از این که به صف چریکها پیوسته و مسلح شوند یک دوره ی طولانی کار و فعالیت در جنبش ها و شوراهای زنان و سپس یک دوره ی ویژه آموزشی در امور سیاست را پشت سر می گذارند. فارک معتقد است که زنان و مردان باید پیش از دسترسی به اسلحه یک دوره آموزشی سیاسی دیده و به اعتلای آگاهی در مورد چرائی و ضرورت استفاده از اسلحه دست یابند. زنان نقش مهمی را در سازمان فارک ایفاء می کنند. این اولین بار در تاریخ مبارزاتی و مسلحانه توده ای جهانی است که زنان ۴۰٪ کل اعضای رزمنده ی یک سازمان را تشکیل می دهند. چه در جبهه ی کارزار و چه در پایگاه های پشت جبهه، آنها نمونه های صمیمیت، فداکاری، همبستگی و ... بوده و بخش اعظم مبارزه و بقای انقلاب جنبش فارک را به عهده دارند.

۸ - فارک که چهل و سه سال پیش به عنوان یک تشکل چریکی روستائی تشکیل شد، امروز به یک "دولت خودگردان بدیل" تبدیل شده است. این دولت - ملت بدیل تمامی اجزاء و نهادهای جامعه مدنی - سازمانهای توده ای، اتحادیه های کارگری، نهادهای مالی، تجارتنی و سرمایه گذاری، اداره ازدواج و طلاق، دادگاههای کشوری و محلی و ... - و ارتش و قوای دوگانه دولت - پارلمان و دادگستری - را دارا می باشد. مردم، فارک را به عنوان نه تنها یک جنبش، بلکه یک دولت خودگردان قبول دارند. دولت آمریکا و رژیم کلمبیا در مورد فارک و آینده ی کلمبیا دو راه روشن و معین در مقابل خود دارند. آنها یا باید به جنگ علیه فارک مثل ۴۳ سال گذشته

حاضر دولتیان آمریکا و کلمبیا به این امر اذعان دارند که پروژه ی آنها در مورد سرکوب فارک با شکست روبه رو گشته است. به کلامی دیگر، پیروزی نظامی علیه فارک از طرف آمریکا و دولت کلمبیا در این مدت ناممکن گشته است. تجربه ی جنگی و نظامی فارک در چهل و سه سال گذشته از یک سو و نقش رهبری و رزمندگان فارک از سوی دیگر در شکست پروژه ی آمریکا و دولت کلمبیا نقش بزرگی بازی کرده اند. باید خاطر نشان ساخت که تجربه ی فارک (مقاومت و مبارزه ی پایدار و مداوم آن در سالهای گذشته) هم در آمریکای لاتین و هم در جهان بی نظیر بوده است. بدون تردید جنبش فارک در دوره ی "جنگ سرد" از موهبت همبستگی کشورهای سوسیالیستی و "بلوک شرق" برخوردار بوده است. ولی امروز بعد از گذشت نزدیک به بیست سال از فروپاشی و تجزیه شوروی و "بلوک شرق" و تبدیل چین توده ای به یک کشور سرمایه داری، فارک نه تنها به مقاومت و مبارزه علیه تمام موانع و ناملایمات ادامه داده، بلکه در این مدت زمان به تنهایی و با اتکاء به خود موفق شده بخش های مهمی از کشور کلمبیا را از قیمومیت و کنترل دولت مرکزی (بوگوتا) خارج سازد و در آن ها پایه های یک دولت خودگردان بدیل را بنا نهد.

دولت بوگوتا راه دیگری به غیر از تجدید روابط و مذاکره با جنبش ندارد. رژیم نمی تواند فارک را از نظر نظامی نابود سازد و در نتیجه تنها راه حل برای پایان جنگ و آغاز صلح، مذاکره با جنبش و انتخاب یک راه حل سیاسی است.

۶ - چهل و سه سال پیش، زمانی که فارک به وجود آمد، بدنه ی اصلی آن عمدتاً یک سازمان و جنبش روستائی - دهقانی بود. در این مدت کشور کلمبیا دستخوش تحویل و تحول قرار گرفته و امروز نزدیک به ۶۵٪ مردم کلمبیا در شهرها زندگی می کنند. ولی اکثریت عظیمی از ساکنین این شهرها را توده های فرودست تشکیل می دهند که دائماً مورد تجاوز و تهاجم نیروهای امنیتی دولت و ارتش های خصوصی و شبه نظامیان قرار می گیرند. در مبارزه علیه این تجاوزات، فارک موفق شده که بخش قابل توجهی از فرودستان شهری، به ویژه زاغه نشینان را در سازمانها و کانون های دمکراتیک اجتماعی و فرهنگی متشکل ساخته و رهبران آن تشکلهای را در ارتباط مخفی با حزب کمونیست کلمبیا که کاملاً مخفی است، قرار دهد. فارک در ضمن موفق شده که بخش عمده ای از



▶ و حمایت خارجی ضمن ضروری بودن در مبارزات عادلانه‌ی ملل، غیرعمده می‌باشد و آزادی و استقلال ملتی، تحفه‌ای نیست که توسط ملل دیگر به آن ملت به‌ارمغان آورده‌شود!

چنین سیاستی را نمی‌توان «خاک پاشیدن در چشم توده‌ها» خواند! امروز به برکت مقاومت مستقیم و غیرمستقیم در برابر تجاوزگری امپریالیسم توسط نیروهای آزادی خواه و کمونیست، امپریالیستها، در پیشبرد نقشه‌های جهان خواری شان، بیش از پیش با مشکلات روبه‌رو شده‌اند و به دنبال بهانه برای راه‌اندازی جنگها و اشغال‌گریهای دیگری هستند تا با تکیه بر آن هم بر بحرانهای اقتصادی‌شان موقتا مرهمی بنهند و هم ادامه‌ی سلطه‌شان را تا اطلاع ثانوی، تضمین نمایند.

اما شکست نقشه‌های جنگ طلبانه و توسعه

طلبانه‌ی امپریالیستها، که رهبری قطب ضدانقلاب جهانی را در دست دارند، امید رهایی را در قلوب داغ لعنت خورده‌گان جهان شعله‌ورتر ساخته و خواست رهایی را به تلاش برای رهایی می‌رساند. مقاومت کنونی مردم جهان، از جمله در خاورمیانه، بهترین گواه این امر است. هرچه شرکت فعال کمونیستها، طبقه‌ی کارگر و دیگر زحمت کشان و نیروهای آزادی خواه در این مقاومت پُر رنگ‌تر شود، امید به پیروزی نهائی افزون تر خواهد شد. پیروز باشید. هیئت تحریریه



برنامه های تلویزیون آزمایشی رنجبران ایران

خاورمیانه و مسئله اشغال فلسطین سخنرانی یونس پارسا بناب قسمت اول و دوم

برنامه ویژه روز جهانی کارگر

ایران پس از انتخابات سخنرانی رفیق ابراهیم به مناسبت ۱۲۵ سالگرد مارکس -مجید افسر

کارگران و حط فقر - رفیق حسین

از تلویزیون آزمایشی رنجبران در اینترنت دیدن کنید

www.ranjbaran.org/01_ranjbaronline/?page_id=221

www.ranjbaran.org



به تارنما های اینترنتی حزب رنجبران ایران مراجعه کنید و نظرات خود را در آنها منعکس کنید!



<http://www.ranjbaran.org/>

http://www.ranjbaran.org/01_ranjbaronline/

<http://www.ayenehrooz.de/>

<http://www.karegari.com>



کشورهای «جلو جبهه» در پروژه جهانی آمریکا(۲)

در شماره های پیشین این نشریه به بررسی جایگاه و اهمیت ژئوپولیتیکی کشورهای "جلو جبهه" در خاورمیانه "جدید" (افغانستان و عراق) که مورد هجوم ، تخریب قرار گرفته و عملاً بالکانیزه شده اند، پرداختیم . در این جا چند و چون جایگاه و اهمیت کشورهای از "جلو جبهه" (فلسطین ، پاکستان) را که با خطر هجوم و تخریب و یا تجزیه و "بالکانیزه شدن" روبه‌رو هستند، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

جایگاه و اهمیت فلسطین

مردم فلسطین ، بعد از پایان جنگ جهانی اول و با اعمال مفاد اعلامیه بالفور از طرف امپراتوری انگلستان ، مورد هجوم استعمارگران اروپائی قرار گرفته و هویت ملی شان مثل بومیان آمریکائی هیچ‌وقت مورد شناسائی سکونت کنندگان بیگانه قرار نگرفت. پروژه‌ی استعمار فلسطین بر عکس اکثریت قریب به اتفاق مستعمرات اروپائی در آسیا و آفریقا ، پروسه و سرنوشت متفاوتی داشت. استعمارگران کهن - مثل انگلستان و فرانسه - زمانی که کشورهای مثل هندوستان و یا سنگال را به

اوضاع و مقاومتها در برابر امپریالیسم و صهیونیسم

عملکرد امپریالیسم و صهیونیسم در جهان

برگرفته از منابع خارجی که ضرورتاً مواضع حزب رنجبران ایران نمی‌باشند - هیئت تحریریه

۵۵۰۰ عالم عراقی پس از تهاجم آمریکائی - انگلیسی گم و گور شده‌اند

۲۱ مارس ۲۰۰۸

دکتر نوالدین الریبیعی، رئیس شورای تحقیقات علمی، رئیس فرهنگستان تحقیقاتی، و شناخته شده به عنوان دانش‌مند عراقی

در رشته‌ی تکنولوژی هسته‌ای، می‌گوید که تهاجم آمریکا به عراق باهدف نابودکردن آینده‌ی عراق از طریق کشتن و یا نابودکردن دانش‌مندان، سوزاندن کتابهای تحقیقی در مراکز تحقیقاتی به ارزش ۱۰ میلیارد دلار بود .

دکتر ریبیعی اضافه می‌کند که ۸۰٪ کشته شده‌گان، کارکنان دانشگاه بودند که نیمی از آنها تیزر استاد و استادیار داشتند. نیمی از قتلها نیز در دانشگاه المستنصریه بغداد، و سپس در بصره و موصل صورت گرفته‌اند، ۶۲٪ از آنها دکترا داشته و ۱/۳ دیگر متخصص

در علوم و پزشکی بودند. دکتر ریبیعی می‌افزاید که پیشروی علمی و تکنیکی عراق از جمله دلایل برجسته در تجاوز به عراق توسط آمریکا و متحدانش و تحریک و هدایت صهیونیستها بود. اظهاریه‌ی مادلن البرایت، وزیر امور خارجه آمریکا در دوران جنگ به قدر کافی روشن‌گر بود. او بدون تعارف گفت که ما چه می‌توانستیم با عراق بکنیم جز نابود کردن مغزهای عراقی که بمب هسته‌ای نمی‌توانست. "نابودکردن مغزهای عراقی مهمتر از بمباران عراق بود".

از میان نامه های رسیده!

با سلام
می‌خواستم از بعضی مطالب رنجبر شماره ۳۶ انتقاد کنم.

به نظر من انتشار مطالب پرآودا و فیدل کاسترو به عنوان منتقدان سرمایه داری درست نیست. آنها خودشان آلترناتیو دیگری

در مقابل سرمایه داری ندارند بلکه فقط آن را به صورت دولتی شده به اجرا درآورده اند.

در مورد مقاله "کشورهای "جلو جبهه" در پروژه جهانی آمریکا" نیز از حکومت دست نشانده شوروی در افغانستان طوری سخن گفته شده است که گویا نماینده واقعی مردم تحت ستم بوده است. نحوه به قدرت رسیدن و

ادامه این حکومت طوری بود که به هیچ وجه نمی‌توانیم آن را دمکراتیک بدانیم. حکومت وابسته به شوروی افغانستان تعداد زیادی از کمونیستهای واقعی را به قتل رساند و بجای اعطای آزادی بیان رو به سرکوب نظامی با کمک ارتش شوروی آورد. همچنین نوشته شده است که "بهترین گزینه برای حل مسئله افغانستان، خروج فوری

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

Postbox 227
Vällingby 13 162
Sweden

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر :

ranjbar@ranjbaran.org

آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :

ranjbaran@ranjbaran.org

آدرس غُرفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org